

۲۱

تاج محمد
سلسله
حدیث
تأسیف مجتبیٰ بحرینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب بیست و یکم

حدیث سدهٔ پنجم

دفتر سوم

شیخ طوسی اعلیٰ اللہ مقامہ

نہارش

سید مجتبیٰ بحرینی

سرشناسه: بحرینی، مجتبی، ۱۳۲۵ -

عنوان و پدید آوران: حدیث سده پنجم - دفتر سوم - شیخ طوسی / نگارش مجتبی بحرینی
مشخصات نشر: مشهد: یوسف فاطمه (ع) ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص. - (کتاب بیست و یکم)

ISBN : 978-964-2803-43-9

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۸۰۳-۴۳-۹

شابک (دوره): ۹۷۸-۹۶۴-۲۸۰۳-۲۴-۸

یادداشت: فهرستتویسی بر اساس اطلاعات فیبا

یادداشت: کتابنامه: همچنین به صورت زیر نویس.

موضوع: ۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. -

موضوع: ۲. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - احادیث

موضوع: ۳. طوسی، محمد بن حسن، ۳۸۵ - ۴۶۰ ق.

الف. عنوان

رده‌بندی کنگره: BP ۲۲۴ / ۴

نشانه اثر: ۱۳۸۹ ۴ ح ۳ ب /

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷ / ۴۶۲

(کتاب بیست و یکم)

حدیث سده پنجم (دفتر سوم)

شیخ طوسی اعلی الله مقامه



■ سید مجتبی بحرینی

تیراژ: ۲۰۰۰ / صفحات: ۱۰۴ / نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۰

قطع: رقعی / قیمت: ۱۹۵۰ تومان / چاپ و صحافی: دقت مشهد (۳۸۱۰۲۲۰)

ISBN : 978-964-2803-43-9

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۸۰۳-۴۳-۹

شابک (دوره): ۹۷۸-۹۶۴-۲۸۰۳-۲۴-۸

مراکز پخش:

(۱) نشر یوسف فاطمه (ع)، مشهد مقدس، ص پ: ۳۸۸۵-۹۱۳۷۵

تلفن: ۳۴۲۹۵۵۰-۰۵۱۱؛ همراه: ۱۳۴۱ ۱۱۹ ۰۹۱۵، واحدیان

(۲) مرکز پخش مشهد، ۷۲۶۲۵۵۶

(۳) تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه آبسردار، ساختمان پزشکان، نشر منیر، ۷۷۵۲۱۸۳۶

اللَّهُمَّ الْمُمْ بِه شَعْنَنَا، وَاشْعَبْ بِه صَدَعْنَا، وَارْتُقْ بِه فَتَقْنَا،
وَكَثُرْ بِه قِلَّتْنَا، وَأَعِزُّ بِه ذِلَّتْنَا، وَأَغْنِ بِه عَائِلْنَا، وَأَقْضِ
بِه عَنْ مَغْرَمِنَا، وَاجْبُرْ بِه فَقْرَنَا، وَسُدِّ بِه خَلَّتْنَا، وَيَسِّرْ
بِه عُسْرَنَا، وَبَيِّضْ بِه وُجُوهَنَا، وَفُكِّ بِه أَسْرَنَا، وَأَنْجِحْ
بِه طَلِبَتْنَا، وَأَنْجِزْ بِه مَوَاعِيدَنَا، وَاسْتَجِبْ بِه دَعْوَتْنَا،
وَاعْطِنَا بِه سُؤْلَنَا، وَبَلِّغْنَا بِه مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ آمَالَنَا،
وَاعْطِنَا بِه فَوْقَ رَغْبَتِنَا.

بارالها، به آن [صاحب دولت حقّهات، امام عصر علیه السلام] پراکندگی ما را به جمع، تفرقه و دوری ما را به نزدیکی و الفت، شکاف و از هم گسیختگی ما را به اصلاح و پیوند، کمی ما را به زیادی و فزونی، پستی و خواری ما را به بزرگمنشی و عزّت، و ناداری ما را به توانگری و دارایی مبدّل گردان.

بارالها، به واسطه او وام‌های بدهکاران ما را ادا نما، فقر و نیاز ما را بدو جبران فرما، کسری و کاستی‌های ما را برطرف ساز، مشکلات ما را به سهولت و آسانی تغییر ده، ما را به او سفیدرو بدار، اسیران ما را خلاصی بخش، ما را به خواسته‌هامان برسان، به وسیله او وعده‌های ما را محقق دار، دعا‌های ما را مستجاب گردان، مسألت‌های ما را عطا فرما، به خاطر خطیر او ما را به آرزوهای دوسرامان برسان، و به یمن وجود آن حقیقت یمن و خیر و برکت، برتر از آنچه رغبت داریم به ما ارزانی دار.

از دعای افتتاح

مصباح‌المتهجّد ۵۲۳

جز هوای تو به دل ملتَمسی نیست مرا
غیر سودای تو در سر هوسی نیست مرا
سر زلف تو کَمند دل مهجوران است
بخت بد بین که بدان دسترسی نیست مرا
شکوه از دوست مگر هم به برِ دوست برم
که به جز درگه او ره به کسی نیست مرا
با من ای مرغ شباهنگ تو افسانه بساز
که در این کنج قفس هم نفسی نیست مرا
شرمسارم ز تو ای برق جهان سوز که تو
خرمنی خواهی و جز خار و خسی نیست مرا

بَدْرُ سَمَاءِ الْمَجْدِ فِي السَّحَابِ

وَالدُّرَّةُ الْبَيْضَاءُ فِي الْحِجَابِ

جَمَالُهُ مَكْسَبُ نَوْرِ الشَّمْسِ

بِئْمَنِهِ طُلُوعُهَا كَالْقَمْسِ

نَجْمٌ بِهِ لَيَّهْتَدِي الْأَنْامُ

نَوْرٌ بِهِ يَرْتَفِعُ الظُّلَامُ

وَجُودُهُ فِي عَالَمِ الْإِمْكَانِ

مَنْزِلَةُ الْمُهْجَةِ وَالْجَنَانِ

وَحَرُّ سَيْفِهِ كَحَرِّ النَّارِ

مَظْهَرُ قَهْرِ الْمَلِكِ الْقَهَّارِ

فهرست

پیش‌گفتار ۱۳

نگاه اولین

﴿ دیگر رویدادهای سده پنجم ﴾

۱۵ - ۳۳

- دیگر رویدادها ۱۷
- منع شیعیان از اقامه عزا ۱۸
- فتنه‌ای بزرگ ۱۸
- کشته‌شدن علوی در کرخ ۱۹
- گزارش ابن‌کثیر ۲۰
- کشتن رئیس بزازها و حریق کتاب‌ها و پرچم‌ها ۲۱
- عاقبت رئیس الرؤسا ۲۲
- توصیفی از کتابخانه کرخ ۲۵

۲۶	سلطه موقت فاطمیان بر بغداد.....
۲۷	موقعیتی بنس حساس
۲۷	اموات را هم به آتش کشیدند.....
۲۸	درایت مرحوم شیخ
۲۹	اشعار شیخ بهایی

نگاه دومین

﴿ شیخ طوسی و نگارش کتاب الغیبة ﴾

۳۵ - ۵۵

۳۷	نگاهی کوتاه به زندگانی شیخ طوسی
۳۹	فصل نوین زندگانی شیخ طوسی
۴۰	مرحوم شیخ طوسی و یک دنیا دشمن
۴۱	این شیخ غریب را بکشیم
۴۲	کسی نباشد که دم زند
۴۳	مگر شیعه صاحب ندارد
۴۴	اشعار نظامی گنجوی
۴۵	در چنین شرایطی کتاب الغیبة نوشته می شود.....
۴۶	زمان نگارش
۴۹	منشأ نگارش
۵۲	شناسه قاضی ابن براج
۵۳	زبان حال شیخ الطائفه

حدیثی از امام دهم علیه السلام ۵۴

نگاه سومین

﴿ نگاهى به كتاب شريف الغيبة ﴾

۷۲-۵۷

- ۵۹ خصوصیت مذهب امامیه
- ۶۰ جامعیت کتاب الغيبة
- ۶۳ بیانی از مرحوم شیخ در حدیث بدا
- ۶۴ نوید ظهور به اهل ایمان در برزخ
- ۶۵ تعیین وقت؛ هرگز
- ۶۵ حدیث زندیق قزوین
- ۶۸ سخن صاحب نوائب الدهور در این حدیث
- ۷۰ وظیفه در عصر غیبت
- ۷۰ کیفیت سلام در عصر ظهور

نگاه چهارمین

﴿ شیخ طوسی در نجف ﴾

۹۷-۷۳

- ۷۵ هجرت مرحوم شیخ و مرحوم نجاشی
- ۷۶ شش نقطه مبهم در هجرت مرحوم شیخ
- ۷۸ دشمن چه فکر می‌کرد؟

- دشمن چه کرد؟ ۷۹
- دشمن از این حقیقت غافل بود ۸۰
- اشعار فردوسی ۸۱
- اولین شب مرحوم شیخ در نجف ۸۲
- کتاب امالی در نجف پدید می آید ۸۴
- شرفیابی ابوالطیب به محضر امام عصر علیه السلام ۸۵
- کلام صاحب بشارة المصطفی در این شرفیابی ۸۷
- کلام مرحوم شیخ در تہذیب ۸۸
- کلام مرحوم مجلسی ۸۹
- ابوالطیب به خود اجازه ورود نمی دهد ۸۹
- احتیاط در اموال امام علیه السلام ۹۰
- توضیح جملات حضرت به ابوالطیب ۹۲
- غزلی از یژمان ۹۴
- دیگر آثار مرحوم شیخ در نجف ۹۴
- دعای روز سیزدهم ماه مبارک ۹۶
- ای پری سیما بیا ۹۶
- کتابنامه ۹۹

پیش گفتار

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُهْتَكُ حِجَابُهُ، وَلَا يُغْلَقُ بَابُهُ، وَلَا يُرَدُّ سَائِلُهُ،
وَلَا يُخَيَّبُ أَمَلُهُ.^۱

باز هم حمد حق را از زبان آن حامد به حقّ حق، در ماه حق بشنویم
و بیاموزیم و اظهار داریم:

حمد مخصوص آن خدایی است که حجاب و پرده [اقتدار و
حشمت] او هتک نگردد، و در خانه [کرم] او بسته نشود، و سائل و
خواستار او دست خالی برنگردد و امیدوار و آرزومند او مأیوس نباشد.
صلوات و سلام حق بر آنان که مظهر این صفات جمال اویند، خاصّه
برترین آنان، محمّد و آل محمّد، و بالاخص بر آخرینشان مهدی آل محمّد
صلی الله علیهم اجمعین و عجل فرجهم.

با استمرار حمد و سپاس و خواستاری ادامه لطف و عنایت و کمک

۱- مصباح المتهجد ۵۲۲ دعای افتتاح.

و مساعدت از آن ذات برتر از درک و احساس و بالاتر از تصوّر و قیاس، بیست و یکمین اثر از مجموعه پیوسته مرتبط با امام عصر علیه السلام را به آشنایان آن یار آشنا، که می دانند متاع ما کجایی است، تقدیم می داریم. همانان که پیوسته با اظهار محبت هاشان از رنج راه کاسته اند و شوق پیگیری آفریده اند.

در این اثر دیگر رویدادهای سده پنجم را بر محور شیخ الطائفه، مرحوم شیخ طوسی اعلی الله مقامه پی می گیریم. امید که یاران را به دیار یار رهنمون باشد و شوق انس و الفت با دلدار را بیشتر فراهم آورد.

به حریم خلوت خود شبی چه شود نهفته بخوانم

به کنار من بنشینی و به کنار خود بنشانم

من اگرچه پیرم و ناتوان تو ز آستان خودم مران

که گذشته در غمت ای جوان همه روزگار جوانم

منم ای برید و دو چشم تر ز فراق آن مه نوسفر

به مراد خود بررسی اگر به مراد خود برسانم

شدهام چو «هاتف» بینوا به بلای هجر تو مبتلا

نرسد بلا به تو دلریا گر از این بلا برهانم^۱

شنبه دهم ماه مبارک رمضان ۱۴۳۱

برابر با ۱۳۸۹/۵/۳۰

مشهد مقدّس - سید مجتبی بحرینی

نگاه اولین

دیگر رویدادهای سده پنجم

هاک یا مولى الورى نعم المجر

در اثر پیشین با رویدادهای سده پنجم تا سال ۴۳۶ که سال وفات مرحوم سید مرتضی بود، آشنا شدیم. در این اثر برآنیم تا دنباله حوادث سال‌های بعد را پی گیریم، و به نقش شیخ الطائفه، مرحوم شیخ طوسی قدس الله سره القدوسی در این میان واقف گردیم و با آثاری که آن مرحوم در زمینه وجود مقدس امام عصر علیه السلام دارد، آشنایی پیدا کنیم.

دیگر رویدادها

به دنبال روی کارآمدن سلجوقیان از سال ۴۳۲، تدریجاً از قدرت آل‌بویه کاسته شد و با فقدان مرحوم سید مرتضی در سال ۴۳۶ زمینه تعرض و تجاوز نسبت به شیعیان بیشتر فراهم آمد. به همین جهت می‌بینیم بیشترین حوادث و رویدادها در این چند سال باقیمانده سده پنجم در بغداد نسبت به شیعیان به وقوع پیوسته است.

در سال ۴۳۷ فتنه‌ای میان اهل کرخ و باب البصره روی داد که در آن

جمعی کشته شدند.^۱

منع شیعیان از اقامه عزا

همچنین در سال ۴۴۱ شیعیان کرخ را از اقامه مراسم روز عاشورا منع نمودند ولی آنان قبول نکردند و به اقامه مراسم پرداختند. میان آنان و عامه فتنه عظیمی پدید آمد که جمعی کشته شدند و بسیار مجروح به جا گذاشت. فتنه و آشوب خاموش نشد مگر بعد از آن که ترک‌ها آمدند و در محله کرخ خیمه زدند. پس از آن، شیعیان کرخ در مقام ساختن دیواری برای محله خود برآمدند. عامه که چنین دیدند، آنان هم در مقام بنای دیوار برآمده و اموال بسیاری صرف شد و فتنه‌های بسیار پدید آمد و ادامه یافت تا آن که جمعی از اهالی غرب بغداد - کرخیان - به سمت شرق کوچ کردند.^۲

فتنه‌ای بزرگ

در سال ۴۴۳ فتنه عظیمی در ماه صفر اتفاق افتاد. علت آن بود که شیعیان کرخ برج‌هایی ساختند و بر آنها با طلا نوشتند: محمد و علی خیر البشر. عامه اعتراض کردند و با این که از ناحیه حکومت، حق به اهالی کرخ داده شد، ولی عامه زیر بار نرفتند و آب را به روی اهل کرخ بستند. جمعی از دجله آب می‌آوردند و در ظرف‌هایی می‌ریختند و آب را با گلاب معطر و خوشبو می‌ساختند و فریاد می‌زدند: الماء للسیل. عامه از

۲- همان، ۲۰۳۳.

۱- اقتباس از الکامل ۲ / ۲۰۲۲.

این کار به غضب آمدند. رئیس الرؤسا دستور محو جمله خیر البشر را داد. عامه به این مقدار راضی نشده، گفتند: باید آجری هم که بر آن، محمد و علی نوشته شده، بکنند و اذان با جمله **حیّ علی خیر العمل** نگویند. شیعیان نپذیرفتند و جنگ تا سوم ماه ربیع الاوّل ادامه یافت و یکی از عامه کشته شد. او را کنار قبر احمد بن حنبل دفن کردند و مردم را برای انتقام فراخواندند. جمع بسیاری کشته شدند و به حرم کاظمین علیه السلام حمله نموده، قبور زیادی را ویران کردند و اموال فراوانی از حرم مطهر بردند و قبور بزرگان مدفون در آنجا را به آتش کشیدند و تصمیم به نبش قبر امامین همامین علیه السلام داشتند که با ممانعت نقیبان و بزرگان روبه‌رو گشتند.^۱

کشته‌شدن علوی در کرخ

همچنین در سال ۴۴۵ در ماه محرّم یکی از علویان کرخ را کشتند. محترّات آن علوی با موهای پریشان به عنوان استغاثه و دادخواهی بیرون آمدند. جمع بسیاری از مردم به حمایت و جانب‌داری از آنان برخاستند و جنگ و قتال شدیدی روی داد. بازارهای کرخ را آتش زدند و بسیاری از اهالی کرخ به دیگر محلات منتقل گشتند و پس از برقراری صلح مراجعت نمودند.^۲

چونان که باز در ماه محرّم سال ۴۴۶ فتنه‌ای در ارتباط با مشکلات مالی که مردم با وزیر ملک رحیم دیلمی داشتند، در بغداد پدید آمد.^۳ سرانجام در سال ۴۴۷ طغرل بیک سلجوقی وارد بغداد شد و پس از

۱- اقتباس از الکامل ۲ / ۲۰۴۰. ۲- همان، ۲۰۴۷.

۳- همان، ۲۰۴۹.

جنگ و قتال بسیار، ملک رحیم دیلمی را با این که خلیفه امان داده بود، دستگیر کرد.^۱

گزارش ابن کثیر

سال ۴۴۸ فرا رسید. ابن کثیر که گزارش آن سال را به تفصیل آورده است، گوید:

در سال ۴۴۸ گرانی شدیدی در بغداد واقع شد و مردم دچار بیم و ترس شده، دست به غارت و چپاول زدند. جمع بسیاری از دنیا رفتند و بدون غسل و کفن دفن شدند. دارو و آنچه مورد نیاز بیماران بود بسیار گران شد و در همین سال رئیس الرؤسا امرکرد پرچم‌های سیاه در کرخ نصب کنند و بر شیعیان کرخ بس گران آمد و از خود بی خود شدند و زمینه شورش و انقلاب پدید آمد. رئیس الرؤسا رافضیان - شیعیان - را بسیار اذیت می کرد - از این جمله ابن کثیر: و كان كثير الأذية للرافضة تا حدودی می توان فهمید که بر شیعیان چه گذشته است - و آنان را ملزم کرد که در اذان حیّ علی خیر العمل نگویند و مؤذنان روافض را مجبور کرد که در اذان صبح به جای حیّ علی خیر العمل، دو مرتبه الصلاة خیر من النوم - که از بدعت‌های دومی است - بگویند و عبارت محمد و علی خیر البشر را که بر سر مساجدشان نوشته شده بود، از بین ببرند - و به فرمان او - جمعی از مداحان و خوانندگان از باب البصره به کرخ - مرکز شیعیان - آمده و

قصایدی در مدح صحابه می خواندند؛ چون با سقوط آل بویه که حامی و ناصر شیعیان بودند، ستاره آنان افول کرده بود و ترکان سلجوقی که دوستدار عامه بودند، روی کار آمده بودند.

همچنین رئیس الرؤسا امر کرد ابو عبدالله بن جلاب، شیخ و بزرگ شیعیان کرخ را که تظاهر به تشیع می کرد و در آن غلو می نمود بر در دکانش کشتند، و ابو جعفر طوسی - شیخ طوسی - گریخت و خانه اش را غارت کردند.^۱

کشتن رئیس بزازها و حریق کتابها و پرچمها

در گزارش دیگری چنین می خوانیم:

به امر ابن سلمه، رئیس الرؤسا، ابو عبدالله جلاب، رئیس بزازهای کرخ را به جرم غلو در تشیع به قتل رساندند و بر در مغازه اش به دار آویختند. شیخ طوسی نیز پنهان شد و خانه اش غارت گردید. در ماه صفر سال ۴۴۹ چند بار کتابهای شیخ الطائفه را آوردند جلوی مسجد نصر و در ملاء عام آتش زدند و شیخ نیز چند نوبت پنهان گردید... چون دسترسی به وی پیدا نکردند کلیه موجودی خانه اش را غارت نموده، سپس کتابها و نوشتجات و کرسی تدریس او را به محله کرخ آورده و سه پرچم سفید را که در قدیم شیعیان هنگام تشرّف به زیارت مولای متقیان با خود حمل می کردند، روی آنها نهاده و همه را طعمه حریق ساختند... هجرت مرحوم شیخ بسیار به موقع بود؛ زیرا در سال بعد که بساسیری قدرت بیشتری یافت و

۱- اقتباس از البداية و النهاية ۱۲ / ۳۳۰۶.

یک سال تمام در غیبت طغرل سلجوقی بر بغداد حکومت کرد و نفوذ خلیفه را به صفر رسانید، شیعیان نیز فرصت یافتند و از مخالفان که در حمله سال قبل به کرخ آن جا را به آتش کشیده و غارت نموده بودند، انتقام گرفتند، ولی دیری نپایید که طغرل سلجوقی به بغداد برگشت و بساسیری فرار کرد و بعد کشته شد و بغداد به تصرف طرفداران خلفای عباسی و عامه درآمد و حمله به کرخ از سر گرفته شد. بسیاری از خانه‌ها و اماکن به تاراج رفت و دود آتش از همه جای کرخ بلند بود.^۱

عاقبت رئیس الروسا

خوب است عاقبت کار رئیس الروسا، قاتل ابو عبدالله بن جلاب را هم بدانیم. دهخدا چنین گزارش کرده:

علی بن حسین بن محمد بن عمر، معروف به ابن سلمه، وزیر القائم بن القادر خلیفه عباسی بود و خلیفه او را به جنگ ابوالحارث ارسلان بن عبدالله بساسیری مأمور کرد، ولی با همه کوشش‌هایی که کرد از بساسیری شکست خورد و از دارالخلافة - بغداد - گریخت و پس از کشمکش بسیار از طرف قریش بن بدران، سردار بساسیری به او و خلیفه امان داده شد و آنان نزد وی آمدند، ولی بعد به دستور بساسیری رئیس الروسا را گرفتند و نزد او آوردند. او ابتدا به سرزنش رئیس الروسا پرداخت. رئیس الروسا گفت:

أَيُّهَا الْأَمِيرُ مَلَكَتْ فَاشَجَّحْ. امیرا، قدرت یافتی بیخشای و بگذر.

۱- اقتباس از المنتظم ۱۶ / ۸ - ۱۶، و هزاره شیخ طوسی ۱ / ۱۶ مقاله علی دوانی.

ولی بساسیری توجهی نکرد و دستور داد او را شکنجه بسیار نموده و جامه کهنه پوشانده و بر شتری نشانند. پوست گاوی بر او دوختند که سر و شاخ‌های گاو بر او بود - به صورت گاوی که بر شتری سوار باشد درآمد بود - سپس او را به دار زده، کشتند - در ادامه دهخدا چنین آورده - او مردی متدین و عالم و باوقار و هیبت بود و در دوره وزارت تدبیرهای نیکو کرد.^۱

گویا دهخدا خبر نداشته یا فراموش کرده که این رئیس‌الروسانی که او متدین و باوقار معرفی کرده و در دوره وزارتش تدبیرهای نیکو نموده، همان کسی است که به امر او جناب ابو عبدالله جلاب به جرم غلو در تشیع - غلوئی که عامه می‌پندارند - کشتند و بر در دگانش به دار کشیدند. ولی آنچه از این جریان می‌آموزیم همان است که صائب در این بیت آورده:

هر که را بر خاک بنشانی به خاکت می‌کشد

شمع آخر تکیه بر خاکستر پروانه کرد^۲

و آنچه این شعر معروف از آن حکایت می‌کند:

دیدم که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند!

از بازتاب اعمال و پیامد سریع رفتار، به خصوص آثار زودرس ظلم و

۱- لغت نامه دهخدا: رئیس‌الروسا. ۲- دیوان صائب تبریزی ۸۵۵.

عدوان، غافل نباشیم و پیوسته این جملات مولا را در خطبه قاصعه آویزه گوش دل بداریم:

سَالِّمَةُ اللّٰهَ فِي عَاجِلِ الْبَغْيِ، وَ آجَلِ وَخَامَةِ الظُّلْمِ، وَ سَوْءِ عَاقِبَةِ
الكَبْرِ.^۱

همچنان که دیری نیاید و بساسیری به دست سران لشکر طغرل کشته شد و سرش را نزد سلطان فرستادند. خوب بدانیم بساسیری منسوب به بسا یا فسای فارس است.^۲

در این جا این اشعار ناصر خسرو قبادیانی تداعی می کند:

چون تیغ به دست آری مردم نتوان کشت

نزدیک خداوند بدی نیست فراموش

این تیغ نه ازبهر ستمکاران کردند

انگور نه ازبهر نبیذست به چرخشت

عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده

حیران شد و بگرفت به دندان سر انگشت

گفتا که که را کشتی تا کشته شدی زار؟

تا باز که او را بکشد آن که تو را کشت

۱- نهج البلاغه، از خطبه ۱۹۲. ۲- لغت نامه دهخدا: بساسیری.

انگشت مکن رنجه به درکوفتن کس

تا کس نکند رنجه به درکوفنت مشت^۱

توصیفی از کتابخانه کرخ

در این گیرودار و آشوب‌های سال ۴۴۷، کتابخانه شاهپور فرزند اردشیر، وزیر بهاءالدوله، پسر عضدالدوله دیلمی که مردی دانشمند و دانش‌دوست بود و در تشیع قدمی راسخ و نیتی خالص داشت، طعمه حریق گردید.

شاپور این کتابخانه را در سال ۳۸۱ هجری در محله کرخ به منظور استفاده دانشمندان و افراد باسواد شیعه تأسیس کرده بود و از نفیس‌ترین کتابخانه‌های آن روز بود. کتابخانه‌ای که در آن زمان، ده هزار و چهارصد جلد کتاب نفیس داشته که به امر آن وزیر دانشمند و باایمان از روی کتاب‌های ایران و روم و چین و هند و عراق استنساخ کرده بودند. کتاب‌های بسیاری نیز به خط خود مؤلف در آن کتابخانه یافت می‌شد. این امر بیانگر این نکته است که کتابخانه اعتباری خاص داشته است که مؤلفان، کتب خود را به آن هدیه می‌کرده‌اند. حتی صد جلد قرآن نفیس به خط اولاد ابن‌مقله، خوشنویس معروف عرب در آن کتابخانه وجود داشت.

مخالفان اغلب این کتاب‌ها را آتش زدند. قسمتی را مردم و قسمتی را عمیدالملک وزیر به غارت بردند و جامعه اسلامی را از داشتن این گنجینه

نفیس و بی نظیر محروم ساختند.^۱
و در دیگر گزارشی می خوانیم:

سلطه موقت فاطمیان بر بغداد

دوران ریاست شیخ طوسی با پیشامدهای نامطلوبی مواجه شد که مهم ترین آن‌ها تفرقه و ضعف حکومت دیالمه بود. تا آن که ارسلان بساسیری که به رسم معمول آن عصر، از غلامی به امیری رسیده بود، به طرفداری از خلفای فاطمی مصر برخاست. از طرفی هم داعیان فاطمی در دل ابراهیم ینال، برادر جوان طغرل رخنه کرده و او را به اطاعت امام فاطمی متمایل ساختند.

بساسیری از غیبت طغرل استفاده کرده، بغداد را مسخر خود نمود و خطبه به نام خلفای فاطمی خواند و شعار **حی علی خیر العمل** را در اذان وارد کرد. ولی به زودی با بازگشت طغرل به بغداد بعد از قتل برادرش، بساسیری تاب مقاومت نیاورده، کشته شد و دولت اسماعیلیه در بغداد از بین رفت. بدین ترتیب وضع شیعه بغداد در حوادث سال‌های ۴۴۷ - ۴۴۹ از بد به بدتر می‌گرایید و کار را روز به روز بر شیخ دشوارتر می‌ساخت. به همین جهت پیش از اظهار موافقت یا مخالفت نسبت به بساسیری، بغداد را ترک نمود. زیرا اظهار موافقت به نفع اسماعیلیه بود و اظهار مخالفت به نفع عامه، و در هر دو صورت به زیان امامیه - و به نجف رو آورد.

مقصد او در این تغییر محل و هجرت، ظاهراً سکونت دایمی نبوده تا

۱- اقتباس از هزاره شیخ طوسی ۱ / ۱۷ مقاله علی دوانی؛ و همچنین رجوع کنید به: مفاخر اسلام ۳ / ۳۸۵.

وسایل کار خود را از کتاب و اوراق و اسناد با خود برگیرد و همراه ببرد، لذا در حوادث بعدی چند بار خانه او دست خوش چپاول مخالفان و اشرار واقع شد و کتاب‌ها و دفاتر او را آشکارا در کرخ آتش زدند و آن کرسی تدریسی که از طرف خلیفه عباسی، القائم بامرالله به او اهدا شده بود، با پرچم‌های سفید شیعیان کرخ که در خانه او به امانت گذارده بودند، در آتش سوزانده شد.

موقعیتی بس حساس

مرحوم شیخ به احتمال قوی پیش از بازگشت طغرل، بلکه با طلوع بساسیری و طرفداری او از فاطمیان مصر، بغداد را رها کرده؛ زیرا بیم آن داشته که بغداد و عراق چونان حلب و طرابلس و فلسطین به دست طرفداران حکومت اسماعیلی بیفتد و او مانند قاضی نعمان شیعه، ناگزیر گردد موافق دلخواه خلفای فاطمی عمل کند و فقه امامی را تحت الشعاع فقه فاطمیان قرار دهد و استبصار یا مبسوط را مثلاً بر وفق دعائم الاسلام تنظیم کند تا مطلوب طرفین باشد، و در هر حال استقلال و اصالت مکتب امامیه از بین برود.^۱

اموات را هم به آتش کشیدند

باری به جهات مختلف، دوران ریاست مرحوم شیخ به مرحله بسیار سخت و حادثی رسیده بود و دامنه کشمکش میان عامه با شیعیان کرخ از

۱- اقتباس از یادنامه شیخ طوسی ۳ / ۳۶، مقاله محیط طباطبایی.

زندگان به مردگان هم سرایت کرده بود و اموات هم از این فتنه و آشوبها در امان نبودند. عامه عمیای باب البصره و رصافه بغداد اموات شیعیان کرخ را در قبرستانها از قبور بیرون آورده، به آتش می کشیدند. به تلافی آن، شیعیان هم بر مدرّس فقهای مخالف تاخته و دست به خون خرگوشی، مدرّس حنفی آلودند.^۱

درایت مرحوم شیخ

از آنچه آوردیم کاملاً موقعیت حسّاس و خطیر عصر و زمان مرحوم شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیه در دوازده سال نخست روزگار ریاست دینی اش استفاده می شود، و به خوبی می فهمیم که این دوازده سال، یعنی از سال ۴۳۶ که مرحوم سیّد مرتضی از دنیا رفته و مرجعیت مطلقه شیعه و مقام نیابت عظمی به مرحوم شیخ رسیده، تا سال ۴۴۸ که به نجف هجرت نموده، بر او چه گذشته است و چه خونها به دل آن فقیه سترگ و مرزدار شریعت، که به راستی حافظ کیان و جان و مال و عرض و آبروی شیعه بوده است، رسیده است.

چه کند که هم به مخالفین باج ندهد و هم خطّ مکتب اصیل شیعه را محفوظ نگه دارد و هم از دامنه قتل و غارت و جرم و جنایت بکاهد؟
چه بسا ما و شما امروز نتوانیم آن گونه که باید و شاید اهمیت آن عصر و حسّاسیت آن روزگار و دوران را درک کنیم. به راستی اگر لطف و عنایت آن وجود مقدّس که پیوسته از پس پرده غیبت در حوادث و

مشکلات و سختی‌ها و رویدادها در مقام نصرت و یاری دوستان و شیعیان برمی‌آید نبود، معلوم نبود در کشاکش این حوادث بر این مکتب و طرفداران آن، چه وارد آمده بود.

همچنین اگر درایت و فطانت بزرگان این مرام حق و آیین استوار در سایه لطف خاص و مرحمت مخصوص آن مظهر لطف و مرحمت به آنان نبود چه بسا مخالفان با توجه به این که نوعاً عِدّه و عُدّه و توان و قدرت را در اختیار داشتند، همه آنچه را که متعلق به این مکتب بود، از بین می‌بردند. ولی پیوسته شیعه و به خصوص رهبران مذهبی و پیشوایان دینی آن، این حقیقت را با همه وجودشان لمس کرده‌اند که واقعاً بی‌صاحب نیستند، آن هم چه صاحبی که به تفویض و لطف حق، صاحب همه چیز است؛ صاحب امر و صاحب عصر است، صاحب کارگاه بود و کارخانه وجود است. آری چنین صاحبی دارند:

صاحبُ العصرِ الإمامُ المنتظرُ	مَنْ بِمَا يَأْبَاهُ لَا يَجْرِي الْقَدْرُ
حجّةُ اللهِ على كلِّ البشرِ	خيرُ أهلِ الأرضِ في كلِّ الخصالِ

صاحب عصری که امام منتظر است. همان کو که هر چه او نخواهد متعلق قدر قرار نگیرد.

همان که حجّت خدا بر تمامی انسان‌هاست و بهترین اهل زمین در کلّ کمالات و خصال حمیده است.

آری، صاحبی دارند که:

مَنْ إِلَيْهِ الْكُونُ قَدْ أَلْقَى الْقِيَادَ مُجْرِباً أَحْكَامَهُ فِيمَا أَرَادَ
 إِنْ تَزَلَّ عَنْ طَوَّعِهِ السَّبْعُ الشِّدَادَ خَرَّ مِنْهَا كُلُّ سَامِي السَّمَكِ عَالِ

همان که وجود، عنان مرکب خود را به دست او سپرده و در مقام اجرای احکام و دستورات او برآمده.

اگر هفت آسمان بلند و محکم از اطاعت او سرپیچند، از بلندی به پستی سقوط گیرند.

آری، صاحبی دارند که:

شَمْسُ أَوْجِ الْمَجْدِ مَصْبَاحُ الظُّلَامِ صَفْوَةُ الرَّحْمَنِ مِنْ بَيْنِ الْأَنَامِ
 الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ ابْنِ الْإِمَامِ قَطْبُ أَفْلَاكِ الْمَعَالِي وَالْكَمَالِ

خورشید بلندای مجد و عظمت و بزرگی و رفعت است. همان کو چراغ و روشنی بخش شب‌های تیره و تاریک است و برگزیده خداوند رحمان از میان مردمان است.

همان امام که پسر امام و زاده امام است و قطب و محور افلاک معالی و کمال و گردونه‌های بزرگی و بزرگواری است.

آری، صاحبی دارند که:

فَإِنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ فِي عِزٍّ وَجَاهٍ وَارْتَقَى فِي الْمَجْدِ أَعْلَى مُرْتَقَاهِ
 لَوْ مُلُوكُ الْأَرْضِ حَلُّوا فِي ذِرَاهِ كَانَ أَعْلَى صَفِّهِمْ صَفُّ النِّعَالِ

در عزت و جاه و بزرگی و عظمت از همه زمینیان برتر و بالاتر است و به

بالاترین و برترین مقام و جایگاه مجد و جلالت رسیده است.
اگر ملوک و شاهان ارض و سلاطین زمین به پناه او درآیند و سر بر
آستانش بسایند بالاترین جا و مجلس آنان صف النعال و دهلیز سرای او باشد.

آری، صاحبی دارند این چنین:

ذو اقتدارٍ إن يشأ قلبَ الطِّباعِ صَيَّرَ الإِظْلَامَ طَبِيعاً لِلسُّعَاعِ
و از تندی امکان بُردِ الإِمْتِنَاعِ قُدْرَةً مَوْهُوبَةً مِنْ ذِي الْجَلَالِ

صاحب قدرتی است که اگر بخواهد طبیعت را دگرگون سازد، ظلمت و
تاریکی را به منشأ نور و روشنی مبدل می سازد - شب تار را روز روشن می نماید.
و بُرد و جامه امتناع به قامت امکان می پوشاند - ممکن الوجود را ممتنع
الوجود می گرداند - در سایه قدرتی که از ناحیه ذات ذی الجلال به او بخشیده
شده است.

آری، صاحبی دارند که باید به او چنین خطاب کرد:

يا امينَ اللّٰهِ يا شمسَ الهدى يا إمامَ الخلقِ يا بحرَ الندى
عَجَلَنَ عَجَلًا فَقَدَ طَالَ الصِّدْيُ و اضمحلَّ الدينُ و استولى الضلال

ای امین خدا و ای آفتاب هدی، ای پیشوای خلق و ای دریای بخشش،
بشتاب! شتاب گیر که هرآینه تشنگی طول کشید و عطش شدت یافت و
دین مضمحل شد و از بین رفت و ضلالت و گمراهی چیره شد و غلبه نمود.

آری، صاحبی دارند که شایسته چنین القابی است:

یا ولیّ الأمرِ یا کَهْفَ الرجا
و الکَرِیمُ المُسْتَجَارُ المُلتَجَا
مَسْنَى ضُرٌّ و أنت المُرْتَجَى
غیر محتاجِ إلى بَسْطِ السَّوَالِ

ای ولی امر و صاحب فرمان، و ای کَهِف و پناه و پشتوانهٔ امید و رجا، زیان و ضرر، سختی و شدت به من رسیده و تو تنها مایهٔ امید و نویدی.
و شخص کریم و بزرگی که به او پناه می‌برند، نیاز به بسط سؤال و گسترش پرسش و مسألت ندارد.

به تعبیر دیگر، همانچه این شعر معروف می‌گوید:

از تلخی سؤال کسانی که آگاه‌اند مهلت به لب‌گشودن سائل نمی‌دهند

اشعاری که آوردیم، از دیر زمان بسیار مورد علاقهٔ نگارنده بوده است. چند بند آن را مرحوم محدّث قمی در انوار البهیّه‌اش نقل نموده است.^۱ از همان زمان که دیدم، که چه بسا بیش از سی سال می‌گذرد، به خاطر سپرده بودم، ولی نمی‌دانستم از کیست و قبل و بعدش چیست، تا آن که چندی پیش در کتاب مرحوم سیّد نعمت‌الله جزایری همهٔ آن را دیدم که از مرحوم شیخ بهایی نقل نموده‌است. مجموعاً مسمّط مربعی است مرکب از هفده بند که چند بند آن حالت تشبیبی دارد و با این ابیات شروع می‌شود:

یا کِراماً صَبَرْنَا عَنْهُمْ مُحال
إنّ أتی من حَیْکُم ریحُ الشِّمالِ
إنّ حالی من جَفَاکُم شرٌّ حال
صِرتُ لأدْرِی یَمینی عن شِمالِ

تا می‌رسد به ابیاتی که خطاب به آن وجود مقدّس است و نقل نمودیم. در بند قبل از بند پایانی نام خود را تضمین نموده و گفته‌است:

هاگ یا مولی الوری نعم المّجیر من موالیک «البهائی» الفقیر
مدحاً یعنو لمعناها جریر نظّمها یزری علی عقد اللّئالی

ای مولی و آقای خلق و ای بهترین پناه، از مولی و بندهات «بهایی» فقیر این مدح را بپذیر.

مدحی که جریر شاعر از معنی و مفاد آن خسته و وامانده‌است و اشعاری که طعنه به دانه‌های درشت گوهرهای آبدار و لؤلؤهای شاهوار می‌زند.

در بازنویس این نوشتار دریغم آمد اهل ادب و ارباب معرفت و مراجعین به این اثر را از فیض این اشعار محروم دارم؛ زیرا چه بسا بسیاری از آنان جویایش بوده و به آن دسترسی پیدا نکرده‌اند.

آری، با داشتن چنین صاحبی و تکیه بر قدرت چنین پیشوا و مقتدایی و فخر و مباهات به چنین رهبر و زعیم و ملجأ و پناهی در طول عصر غیبت، مرزبانان راستین شریعت و نایبان به حق آن نایب حق مطلق، موجبات حفظ شریعت و آنچه را مرتبط با مکتب و مذهب حق بوده، فراهم آورده‌اند، و گرنه با توجه به آنچه آوردیم چه بسا صفحه‌ای از آثار مرحوم شیخ باقی نمی‌ماند و ورقی از دفتر آن صاحب‌ورق به دست ما نمی‌رسید، و حال آن که قسمت اعظم آن‌ها باقی است.

نگاه دومین

شیخ طوسی و
نگارش کتاب الغیبة

ای یار قدیم عهد چونی؟
وی مهدی هفت مهد چونی؟

شاید هیچ دوره‌ای از جهت کثرت حوادث و ظهور و بروز اذیت و آزار شیعیان از ناحیه دشمنانشان، و به خصوص هجمه و حمله به محور و زعمیشان، چونان روزگار مرحوم شیخ طوسی نبوده باشد.

نگاهی کوتاه به زندگانی شیخ طوسی

با یک نگاه کوتاه به زندگی مرحوم شیخ این حقیقت را وجدان می‌کنیم. او زاده ماه مبارک رمضان سال ۳۸۵ هجری در طوس است و به سال ۴۰۸ در بغداد به محضر مرحوم مفید راه یافته است. اطلاعی از حدود ۲۳ سال دوران اولیة عمر او نداریم. مسلماً فعل و انفعالات و عوامل سازنده بسیاری از جهت ظاهری در طول اراده و مشیت قاهرة حق تعالی در طی این ۲۳ سال بلکه چه بسا قبل از آن، از خصوصیات پدر و مادر و دوران حمل و سایر جهات، در این میان مؤثر بوده است که محمد بن الحسن الطوسی شیخ طوسی شده، شیخ الطائفة الموحقة الإمامیه گردیده است. فعلاً سخنی در این راستا نداریم.

هرچند تاریخ ولادت او در طوس و هجرت او به بغداد مورد اتفاق مورّخین است، ولی بعضی خواسته‌اند حضور او را در محضر مفید سال‌ها قبل از این تاریخ باور دارند؛ زیرا در نگاه آنان استفاده علمی شایانی که مرحوم شیخ در مدّت پنج سال از مرحوم مفید برده‌است، بسیار اعجاب برانگیز می‌نماید. در هر حال از همان نخستین سال ورود مرحوم شیخ به بغداد به شرحی که اجمالاً در این کتاب و کتاب‌های قبل آوردیم، با فتنه‌ها و رویدادهای سخت و دشواری روبه‌رو گردید.

در همان سال ورودش شاهد فتنه و آشوب میان عامه عمیاء و شیعیان کرخ بود.

در سال ۴۰۹ تبعید استادش مرحوم مفید را دید و در سال ۴۱۳ به فقدان او مبتلا گردید.

در سال ۴۱۶ شاهد آتش‌سوزی خانه استاد دومش، مرحوم سیّد مرتضی بود.

در سال ۴۱۷ باز آتش‌سوزی محله کرخ و غرامت‌پردازی شیعیان را مشاهده کرد.

باز در سال ۴۲۰ نگران تعطیلی نماز جمعه شیعیان در مسجد براهنا بود.

باز در سال ۴۲۲ رویدادها و فتنه‌های دیگر عامه را نسبت به شیعیان ناظر بود.

در سال ۴۲۵ فتنه‌ای را که پیامدش بستن آب دجله به روی شیعیان کرخ بود، دید.

و سرانجام در سال ۴۳۶ با فقدان دومین استادش، مرحوم سیّد

مرتضی روبه‌رو گردید.

قدری در همین فهرست اجمالی که اشاره کردیم، دقت کنیم. رویدادهایی که هر کدامش به تنهایی می‌تواند زمینه انصراف و کوچ و دست برداشتن و رفتن را فراهم آورد. ولی می‌بینیم با همه این مشکلات و سختی‌ها خم به ابرو نیاورده و در کوران و بوران شداید و طوفان رویدادها مردانه ایستاده و در هر برهه‌ای شانه زیر بار مسؤولیت دینی مناسب با آن زمان داده‌است.

روزگاری است که در دشت جنون خانه ماست

عهد مجنون شد و دور دل دیوانه ماست

آن که خود سازد و جان بازد و پروانکند

در بر شمع جهان‌سوز تو پروانه ماست

شانه‌ای نیست که از بار تملق خم نیست

راست گرهست از این بار گران شانه ماست

از درستی چو به پیمان‌شکنی تن ندهیم

جای می‌خون دل از دیده به پیمانه ماست^۱

فصل نوین زندگانی شیخ طوسی

با فقدان مرحوم سید مرتضی فصل نوینی در زندگی شیخ طوسی باز شد. با وجود شخصیت‌های علمی شیعه در تلامذ مرحوم مفید و سید مرتضی، چونان کراچکی و سلار و ابن برّاج، زعامت عامه و ریاست

مطلقة امامیه به این بزرگ‌مرد پنجاه و یک ساله طوسی خراسانی رسید. همان‌کو که در کوره حوادث بیست و هشت ساله‌ای که در بغداد زیسته، ساخته و پرداخته شده و در بوته رویدادهای سخت، صلابت و استقامت از خود نشان داده‌است.

بار مسؤولیتی سخت بر دوشش نهاده شد که به راستی اگر دست لطف و مرحمت آن یدالله الباسطه بر شانه چونان بزرگانی نبود، تحمل این بار سنگین و به مقصد رساندن این مسؤولیت بس خطیر محال می‌نمود. حوادث و رویدادها، مشکلات و سختی‌ها نه تنها با نشستن مرحوم شیخ بر کرسی ریاست عامه شیعه کم‌نشد و توقف نداشت، که سیر صعودی یافت.

در همان سال دوم زعامتش، سال ۴۳۷، فتنه‌ای شدید میان کرخیان و اهالی باب‌البصره روی داد که منجر به قتل جمعی گردید. در سال ۴۴۱ شاهد منع شیعیان از اقامه عزای عاشورای امام حسین علیه السلام بود که قتل و غارت و آسیب و جراحت بسیاری به همراه داشت و همچنین سایر رویدادهایی که در بخش اول آوردیم.

مرحوم شیخ طوسی و یک دنیا دشمن

سرانجام در سال ۴۴۷ با ورود سلجوقیان به بغداد و دستگیری ملک رحیم دیلمی اختناق شدیدی پدید آمد و آن پشتوانه ظاهری که حدود یک قرن و نیم بزرگان شیعه در دوران حکومت آل بویه داشتند، که بیش از یک قرن آن با سلطه آنان بر بغداد و مرکز حکومت آل عباس همراه بود، از

دست رفت. به تعبیر معروف: مرحوم شیخ ماند و یک دنیا دشمن!
از طرفی، روی کار آمدن سلجوقیان با آن شدت و خشونت نسبت به
شیعیان، و از سوی فتنه‌بساسیری با پشتوانه خلفای فاطمی و اسماعیلیان،
و از جهتی علما، فقها، مفسران، متکلمین و سایر سردمداران علمی آن
روزگار بغداد - اشاعره و معتزلیان و ارباب مذاهب اربعه - که همگی در
طول این مدت مقهور جایگاه علمی و معنوی و موقعیت اجتماعی رجال
بزرگ شیعه، چونان مرحوم مفید و سید رضی و سید مرتضی و شیخ طوسی
و سایر بزرگان بوده‌اند و از هر جهت خود را حقیر و کوچک می‌دیدند و
به قول فرخی:

به گناهی که چو خورشید گرفتم پیشی

چشم هر اختر سوزنده به دنبال من است^۱

همه و همه دست به دست هم داده و آماده گرفتن انتقام از جمعی
هستند که امروز بزرگشان جناب ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی است.

این شیخ خریب را بکشیم

مرحوم مفید عکبری بود و عرب. سیدین کرخی بودند و عرب. این آقا
و بزرگ شیعیان امروز که نه عرب است و نه بومی این مملکت و دیار،
مدافعینش هم که از بین رفته‌اند، هرچه کینه داریم بر او بریزیم. هرچه
حقد و حسد داریم بر او بیاریم. او را ریز ریز کنیم. خانه‌اش را آتش بزنیم.

کتاب هایش را بسوزانیم. هرچه اندوخته و ذخیره داشته به غارت ببریم. بیش از یک قرن است که خون دل می خوریم. هرچند در طول این مدت ما هم ساکت نبودیم و فراوان آنان را آزر دیم، ولی این مقدار برای ما بس نیست و ما را آرام نمی کند.

اصلاً چه حقی دارند این جمعیت که اظهار وجود کنند و خودی نشان دهند؟ تا چه رسد به این که در مملکت ما، در پایتخت ما، در دوران حکومت ما صاحب کرسی کلام باشند، تفسیر بگویند، فتوی بدهند، حدیث نقل کنند، مجالس امالی داشته باشند.

کور خوانده اند! تمام شد! مگر اشاعره، معتزله، زیدیه، اسماعیلیه، و سایر فرقه ها و مرام ها مرده باشند تا امامیه بتوانند حرفی بزنند! مگر حنفیان، شافعیان، حنبلیان و مالکیان نباشند تا جعفریان بتوانند دم بر آورند! کار شیعه امامیه به جایی رسیده است که کاملاً در جامعه مطرح باشد؟ کار بزرگان آنان به جایی رسیده است که در هر زمینه ای حرف اول را بزنند؟ هر کس سرش به کلاهش می ارزد و وارد بغداد می شود سراغ مفید و سید و شیخ اینان را بگیرد؟ تمام شد!

کسی نباشد که دم زند

آری، باید این شیخ غریب را از بین ببریم. بساط این آخوند طوسی، مشهدی، خراسانی، ایرانی، امامی را جمع کنیم، تا دیگر کسی نباشد در برابر ما نفس بکشد. دیگر کسی نباشد **علی خیر البشر** بگوید. دیگر کسی نباشد مدافع حقوق خاندان رسالت **علیه السلام** باشد. دیگر کسی نباشد **قال الباقر و قال**

الصّادق بگوید. دیگر کسی نباشد حدیث از موسی بن جعفر و علی بن موسی علیهما السلام نقل کند. دیگر کسی نباشد اقامه دلیل و برهان بر امامت ائمه اثناعشر بنماید. دیگر کسی نباشد نوشته‌های ما را نقض کند و تلخیص الشافی بنویسد و تمهید الاصول بیاورد. دیگر کسی نباشد فقهی مبسوط چون المبسوط بنویسد که کثرت شقوق فروعش همه فقها را به شگفت و تعجب وادارد. دیگر کسی نباشد مدارک کتاب فقهی استادش، مقنعه مرحوم مفید را به نام التهذیب گردآورد. دیگر کسی نباشد با نوشتن الاستبصار در مقام جمع اخبار متعارضه برآید. دیگر کسی نباشد کتاب الغیبه بنویسد و پنبه شبهات ما را بزند و اشکالات ما را پاسخ گوید و اعتقاد به امامشان را در دل‌ها ثابت و راسخ بدارد.

آری، باید این شیخ غریب را بکشیم. با کشتن او بساط شیعه جمع می‌شود و ما راحت می‌شویم. هرچه زودتر باید دست به کار شویم و این فرصت طلایی را از دست ندهیم.

مگر شیعه صاحب ندارد؟

ولی کور خوانده بودند؛ چون کور دل بودند. غافل بودند، توجه نداشتند. آل بویه از بین برود برود. همه قدرت‌ها علیه شیعه دست به دست هم بدهند بدهند. مگر شیعه صاحب ندارد؟ مگر شیعه امام ندارد؟ مگر شیعه یار و غمگسار ندارد؟ مگر شیعه، مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف ندارد؟ شیخ را غریب و بی‌کس دیدید؟ شیخ را تنها و بی‌پناه دیدید؟ ولی شیخ هرگز آنچه آقا و مولایش برای استادش، مرحوم مفید مرقوم

فرموده بود از یاد نبرده است: شما را از یاد نمی‌بریم و به دست نسیان و فراموشی نمی‌سپریم؛

إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَانَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ. وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اضْطَلَّكُمْ الْأَعْدَاءُ.^۱

آری، هنوز مرحوم شیخ فراموش نکرده است آنچه در دومین توقیع آن وجود مقدس برای استادش رسیده بود: دعای خیر ما پیوسته پشتوانه و ره‌توشه شماست؛

لِأَنَّا مِنْ وَرَاءِ حَفِظِهِم بِالْدَعَاءِ الَّذِي لَا يَحْجُبُ عَنِ مَلِكِ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ، فَلْيَطْمَئِنِّ بِذَلِكَ مِنْ أَوْلِيَائِنَا الْقُلُوبِ.^۲

آری، هم او به یاد دارد و هم شیعیان در خاطر دارند و مطمئن هستند که با دعای خیر آن روح دعا نقشه‌های دشمن نقش بر آب می‌شود.

اشعار نظامی گنجوی

ای کعبه من جمال رویت	محراب من آستان کویت
ای نیک و بد مزاجم از تو	دردم ز تو و علاجم از تو
هستم به غلامی تو مشهور	خصم کنی ار کنی ز خود دور
هستم چو غلام حلقه در گوش	می‌دار به بندگیم و مفروش
ای یار قدیم عهد چونی؟	وی مهدی هفت‌مهد چونی؟

ای خازن گنج آشنایی عشق از تو گرفته روشنایی
دل‌تنگ مباش اگر گسست نیست من کس نیم آخر، این بست نیست؟
فریاد ز بی‌کسی نه رای است کاخر کس بی‌گسان خدای است^۱

در چنین شرایطی کتاب الغیبة نوشته می‌شود

باری، سال ۴۴۷ کوران حوادث و مصایب است، شدت رویدادها و فتن است. دشمنان خوشحال که شیعه از بین می‌رود، شیعیان و دوستان نگران که چه می‌شود، ولی در همین موقعیت و شرایط، شیخ در حال و هوای نوشتن کتاب الغیبة است.

حرفی می‌زنیم و حرفی می‌شنویم، حرفی می‌نویسیم و حرفی می‌خوانیم، ولی چه بسا به اهمیت آن توجه نداشته باشیم.

برگردیم به سال ۴۴۷ هجری در بغداد و کرخ، مرحوم شیخ را در کوران آن حوادث و رویدادها و طوفان آن شداید و سختی‌ها ببینیم، آن‌هم با آن ضوابط و حدودی که شخصیت‌هایی چونان او برای همه امور، به خصوص جان و مال و أعراض شیعیان می‌شناسند، و همچنین اهمیت و ارزشی که برای حفظ میراث دینی و علمی سلف صالح قایل هستند، مضاف بر آنچه به عنوان کفالت ایتام آل محمد علیهم‌السلام از ناحیه آن مهربان‌تر از هر پدر مهربان بر عهده دارند، و با آن تَضُّع و احاطه و تَفَقُّه و بینشی که در احکام دین و دستورات آیین واجد هستند.

خواص اصحاب آیت فقید معظم، مرحوم حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی اعلی الله مقامه برای من نقل کردند که وقتی پس از چند روز

کندوکاو در مسأله‌ای به نتیجه‌ای می‌رسیدند و مخالفتی با فتوای مرحوم شیخ داشت، آخرین سخنان این بود که با همان صدای لرزان می‌گفتند: شیخ است! شیخ است! بچه نبوده که چنین فتوایی داده. به سرچشمه نزدیک بوده. شاید مدارکی در اختیار داشته که به دست ما نرسیده.

این سخن کسی است که به راستی در عصر و روزگار خودش که پیش از نهمصد سال از زمان شیخ می‌گذشت، خاطره مرحوم شیخ را در همه ابعاد در نظرها مجسم می‌ساخت و نماد و نمود تامی از اسطوره‌های مذهب و سلف صالح مکتب بود.

در شرایط استثنایی زمان مرحوم شیخ، جز التجاء و استغاثه به آن وجود مقدس چاره‌ای نبوده؛ آن هم استغاثه و التجاء عملی که بهترین نوع التجاء و جامع‌ترین قسم استغاثه است.

زبان حال مرحوم شیخ این بوده: بینم امروز آن آقا از من چه می‌خواهد. دوستان و شیعیان او به چه چیز احتیاج دارند. مخالفان چه سازی ساخته‌اند و دشمنان چه حربه‌ای به دست گرفته‌اند، در مقام انجام وظیفه و خدمت مناسب و لازم برآیم. در چنین موقعیت و شرایطی مرحوم شیخ کتاب الغیبه می‌نویسد.

نسبت به این کتاب شریف توجه به نکاتی لازم است.

زمان نگارش

۱ - مرحوم شیخ در چه زمانی این کتاب را نوشته است؟ در آغاز و پایان کتاب چیزی که دلالت بر زمان نگارش آن داشته باشد، دیده نمی‌شود. ولی در دو جای کتاب، مرحوم شیخ تاریخ نگارش را آورده است. یکی

وقتی در مقام پاسخ از شبهه طول عمر حضرت برمی آید. در آن جا چنین گوید:

فإن قيل: ادعائكم طول عمر صاحبكم امرٌ خارقٌ للعاداتِ مع بقائه على قولكم كاملَ العقلِ تامَّ القوةِ و الشبابِ، لآنه على قولكم في هذه الوقتِ الذي هو سنةٌ سبعٍ و أربعينَ و اربعمئةً، مائةً و أحدٌ و تسعونَ سنةً ...^۱

اگر گفته شود: ادعای شما شیعیان، طول عمر امام و صاحبان را خارق عادت می نماید، آن هم با توجه به این که معتقد هستید او در این سن و سال واجد کمال عقل و قدرت و توان و جوانی و شباب می باشد؛ زیرا بنا بر قول شما در این وقت که سال چهارصد و چهل و هفت است، صد و نود و یک سال از عمر او گذشته است، حال آن که عادت بر این جاری نشده که بشری این مقدار زندگی کند.

مورد دیگر، جایی است که نشانی قبر عثمان بن سعید عمری، دومین سفیر ناحیه مقدسه را بیان می نماید. در آن جا می گوید:

از زمان ورودم به بغداد در سال ۴۰۸ به زیارت قبرش می رفتم. قبر آن گونه که باید آشکارا نبود و در حجرة تاریکی قرار داشت تا آن که در حدود سال چهارصد و سی و اندی محمد بن ابی الفرج در مقام تعمیر و اصلاح آن برآمد، آن را توسعه داد و صندوقی بر قبر نهاد. همسایگان به زیارتش می روند و او را مرد صالح و شخص خوبی

می‌دانند و تا حال که سال ۴۴۷ است، به همان شکل باقی است.^۱

عبارت مرحوم شیخ در پاسخ شبهه طول عمر حضرت را به مناسبت تاریخ تألیف کتاب الغیبه آوردیم و فعلاً بحثی در این مورد نداریم. فقط از آن جهت که شبهه را بدون پاسخ نگذاشته باشیم، اشاره‌ای به آنچه مرحوم شیخ آورده می‌نماییم. او در جواب از این شبهه گوید:

از این شبهه دو جواب گوییم: یکی این که قبول نداریم طول عمر، خارق همه عادات باشد؛ زیرا در میان سابقین و پیشینیان عمرهای طولانی‌تر از این مقدار هم بوده است؛ چونان جریان خضر علیه السلام و اصحاب کهف که قبلاً آوردیم. و سپس جمعی از معمرین را نام می‌برد چونان نوح پیامبر علیه السلام و سلمان فارسی و لقمان بن عاد و اکثم بن صیفی و پدرش. او مجموعاً بیست نفر از معمرین را می‌شمرد که بعضی تا سه هزار و پانصد سال زیسته‌اند^۲ و سپس جمعی از صاحبان عمر طولانی از ملوک عجم و شاهان فارس را که تا دوهزار و پانصد سال زیسته‌اند، نام می‌برد و نتیجه می‌گیرد که طول عمر آن وجود مقدس امر خارج از جمیع عادات نبوده است.^۳

خوب است همین جا این فریده را بیاوریم و این بهره را هم از کتاب الغیبه مرحوم شیخ ببریم. وی گوید:

به خط شریف اجل رضی ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی رضی الله عنه دیدم در تعلیقه و حاشیه‌ای در تقویم‌هایی که جمع کرده

۱- الغیبه ۲۱۷.

۲- اقتباس از الغیبه ۷۹ - ۸۴.

۳- همان ۸۶.

بود، در تاریخ روز یکشنبه پانزدهم محرم سال سیصد و هشتاد و یک، حال پیرمردی را در باب الشام بغداد نقل کرده بود که بیش از صد و چهل سال از عمرش گذشته بود. گوید: سوار شدم نزد او رفتم تا او را ببینم. او را با خود نزدیک منزلم در کرخ آوردم. اعجوبه‌ای بود و حضرت عسکری علیه السلام پدر حضرت قائم سلام الله علیه را زیارت کرده بود و حضرتش را توصیف می نمود، و دیگر عجایبی که دیده بود، نقل می کرد.^۱

از این عبارت معلوم می شود مرحوم سید رضی، یومیّه و روزنامه‌ای داشته و حوادث و جریانات روزمرّه را می نوشته، که کاری است بسیار به جا، و نگارنده هم مدتی است این توفیق را یافته. بگذریم. دلیل دومی که مرحوم شیخ برای امامت آن وجود مقدس آورده که شبهه طول عمر را از بین می برد، احادیث و روایات بسیاری است که فریقین نقل نموده اند و بخشی از آنها را آورده است^۲ که ان شاء الله در آثار بعدی در مقام پاسخ تفصیلی به این شبهه و دیگر شبهات برخوایم آمد.

منشأ نگارش

۲ - منشأ نوشتن کتاب الغیبه چه بوده است؟
مرحوم شیخ پس از خطبه‌ای که در اوّل کتاب آورده، گوید:

۲- همان ۸۸.

۱- الغیبه ۸۷.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي مُجِيبٌ لِمَا رَسَمَهُ الشَّيْخُ الْجَلِيلُ أَطَالَ اللَّهُ بَقَائَهُ مِنْ
إِمْلَاءِ كَلَامٍ فِي غَيْبَةِ صَاحِبِ الزَّمَانِ وَ سَبَبِ غَيْبَتِهِ وَ الْعِلَّةِ الَّتِي
لِأَجْلِهَا طَالَتْ غَيْبَتُهُ ...

اما بعد، همانا من اجابت می‌کنم آنچه را که شیخ جلیل بزرگوار - که
خداوند بقایش را طولانی گرداند و عمر دراز به او مرحمت فرماید - از
من خواستار شد که کلامی در غیبت حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه و
سبب غیبت آن حضرت و علتی که موجب طول غیبت و امتداد
استتارش گردیده، بنویسم، و بیان نمایم در حالی که احتیاج به آن
وجود مقدس بسیار، و حيله‌ها فراوان، و هرج و مرج واقع، و فساد
در زمین بسیار، به طوری که خشکی و دریا را فراگرفته، مانع
ظهورش چیست؟ همچنین پاسخ شبهات مخالفین و طعنه‌های
معاندین و کجاندیشان را در این زمینه بیاورم.

من هم خواسته‌ام او را پذیرفتم و مسألتش را اجابت نمودم، در حالی
که وقت تنگ است و فکر پراکنده، موانع روزگار بسیار و حوادث
دوران فراوان، لذا به اجمال آوری به همین مقدار که شک بزدايد و
شبهه براندازد، اکتفا می‌کنم، و کلام را طولانی نمی‌کنم که ملال و
خستگی آورد؛ زیرا کتاب‌های دیگر من و نوشته‌های اساتیدم در امر
امامت در این راستا به طور مبسوط سَمَتِ تحریر یافته. در این کتاب
ابتدائاً پاسخ سؤالات مختلف را می‌گوییم و سپس بخشی از اخبار را
می‌آورم که دلالت بر صحت گفتارمان دارد.^۱

سخنی که هست در این است که «الشیخ الجلیل» آن بزرگ و بزرگواری که مرحوم شیخ در چونان شرایط سال ۴۴۷ به خواسته او کتاب غیبت را نوشته است، کیست؟

در پاسخ این سؤال باید به دو جهت توجه داشته باشیم. یکی زمان تألیف کتاب که سال ۴۴۷ بوده، دیگری عنوانی که در کلام مرحوم شیخ آمده است: الشیخ الجلیل، و جمله‌ای که در پایان آورده است: و أنا مُجِيبٌ إِلَى مَا سَأَلَهُ وَ مُمْتَلِئٌ مَا رَسَمَهُ.

ظاهر کلام مرحوم شیخ نشان می‌دهد که او باید در سال ۴۴۷ در قید حیات بوده باشد. بنابراین مسلماً نمی‌تواند شیخ مفید و یا سید مرتضی و یا دیگر اساتید او که تا سال ۴۴۷ از دنیا رفته‌اند، باشد.

همچنین باید کسی باشد که در آن زمان شیخ جلیل و بزرگ‌مرد محترمی بوده که مرحوم شیخ نسبت به او تعبیر امتثال به کار برده است. بنابراین از افراد عادی و معمولی و تلامیذ کم سن و سال شیخ هم نمی‌تواند باشد. بر این اساس چه بسا سخن آنان که او را قاضی ابن براج دانسته‌اند، مناسب می‌نماید.

الشیخ الجلیل که در آغاز کتاب غیبت آمده است به نظر این جانب همین ابن براج مراد است... همان طور که کتاب الجمل و العقود را نیز به درخواست وی نوشته است.^۱

۱- شرح جمل العلم و العمل ۹، مقدمه کاظم مدیر شانه‌چی.

شناسه قاضی ابن براج

قاضی ابن براج متولد حدود سال ۴۰۰ هجری و متوفای شب جمعه نهم ماه شعبان سال ۴۸۱ است^۱ و در زمان تألیف کتاب الغیبه نزدیک به پنجاه سال از عمرش گذشته است؛ زیرا با توجه به این که وفاتش مسلماً در سال ۴۸۱ بوده، همچنین گفته‌اند: در سنّ هشتاد و چند سالگی از دنیا رفته است.^۲ بر این اساس چه بسا ولادتش چند سال قبل از پایان سده چهارم واقع شده و در سال ۴۴۷، پنجاه سال یا بیشتر از عمرش گذشته بوده است. او محضر مرحوم سید مرتضی را هم درک کرده و از طرف مرحوم شیخ طوسی برای قضاوت و رسیدگی به امور شیعیان به طرابلس شام هجرت نموده و تا پایان عمر در آنجا زیسته است. اگر هجرت قاضی ابن براج را به طرابلس در سال ۴۳۸ بدانیم و منشأ نگارش کتاب الغیبه را درخواست او باور داریم، چه بسا این مسألت را از مرحوم شیخ به واسطه نامه نموده و یا سفری به عراق داشته و حضوراً این خواسته را مطرح کرده است.

در هر حال، وجود چنین درخواستی، بیانگر نیاز شدید جامعه آن روز به کتابی در زمینه غیبت امام عصر علیه السلام می‌باشد. معلوم می‌شود شبهات مخالفان، چه اسماعیلیان در مناطق زیر نفوذشان، و چه عامه در عراق و سایر کشورها، نسبت به آن وجود مقدس بسیار بوده و پیوسته دزدان اعتقادات و راهزنان باورهای دینی در مقام سرقت و راهزنی برآمده بودند که جناب ابن براج یا دیگری از بزرگان، در مقام مسألت

۱- الفوائد الرضویة ۲۳۵.

۲- مفاخر اسلام ۳ / ۳۹۸.

آفرینش اثری در این زمینه برمی آید.

بهترین کسی که در آن روزگار می توانسته عهده دار این مهم باشد، شخصیتی چونان شیخ طوسی است که بیست و هشت سال تَتَلْمُذ در محضر مرحوم مفید و سید مرتضی و سایر بزرگان داشته و از مجموعه افادات آنان بهره برده، مضاف بر آنچه فکر باز و ذهن جَوّال خودش در زمینه های مختلف پدید آورده است.

تنها امری که ممکن است مانع راه و سدّ کار باشد، حوادث سخت و مشکلات فراوانی است که به خصوص در سال ۴۴۷ فراروی او قرار دارد. ولی او در عین این که امروز شیخ الطائفه است، زبان حالش این است:

زبان حال شیخ الطائفه

من رعیتم، من بنده ام، من غلامم، من شاگردم، من فرزندم، من خدمتگزارم، باید ببینم سلطانم، رئیسم، آقا و مولایم، استادم، پدرم، فرمانروایم، بلکه روح و روانم، جان و جانانم، سید و مولایم، رهبر و امامم، امروز از من چه می خواهد و چه می پسندد، و من به چه وسیله ای می توانم موجبات خوشنودی او را بهتر فراهم آورم، همان را بیاورم. هرچند همه آنچه آورده ام در مسیر خواست او بوده و خواسته ام موجبات رضایت او را فراهم آورم و از مرام و مکتب او که اسلام حقیقی است، جانب داری نمایم. ولی نوشتن کتابی در امر غیبت و پاسخ گفتن به شبهات و اشکالات در آنچه متعلق به آن وجود مقدّس است، چه بسا بیش از هر چیز در خاطر خطیرش راه یابد و گرد غمی را از قلب غمینش بزدايد. من که امروز همه کس هستم، در پیشگاه او هیچ کسّم، و هرچه هستم

به طفیل او و به یمن و مرحمت اوست. او آقای و ذره پروری دارد و گرنه:

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم

لطفها مریکنی ای خاک رخت تاج سرم

دلبرا بنده نوازیت که آموخت بگو؟

که من این ظن به رقیبان تو هرگز نبرم

همت بدرقه راه کن ای طایر قدس

که دراز است ره مقصد و من بر [نو] سفرم

ای نسیم سحری بندگی من برسان

که فراموش مکن وقت دعای سحرم

«حافظا» شاید اگر در طلب دولت وصل

دیده دریا کنم از اشک و در او غوطه خورم^۱

آری، در همین شرایط سخت و دشوار، و در همین موقعیت بسیار حساس باید دست به قلم برد و با نیش قلم برای نیشهای زهرا گین مغرضان، پادزهری فراهم آورد و عقاید حقه دوستان خاندان رسالت علیهم السلام و ایتام آل محمد علیهم السلام را از دستبرد غارتگران مصوئیت بخشید، که شأن عالم دین این است؛ همانچه حضرت هادی علیه السلام فرمودند:

حدیثی از امام دهم علیه السلام

لَوْلَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِنَا علیه السلام مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ، وَ

الدَّالِّينَ عَلَيْهِ، وَ الذَّالِّينَ عَنِ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ، وَ الْمُنْقِذِينَ لِضُعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ ابْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ، وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ، لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنِ دِينِ اللَّهِ، وَلَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ أَرْزَمَةَ قُلُوبِ ضُعْفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِّكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا. أَوْلَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.^۱

اگر نبودند بعد از غیبت قائم ما علیه السلام علمایی که به سوی او دعوت می‌کنند و خلق را به او رهنمون می‌گردند و با برهان‌های خدایی در مقام دفاع از دین او برمی‌آیند، و ضعیفای شیعه را از چنگ شیطان و پیروانش نجات می‌بخشند، و از دام‌های دشمنان رهایی می‌دهند، هرآینه هیچ کس باقی نمی‌ماند مگر این که از دین خدا برمی‌گشت. ولی آنان‌اند که زمام قلوب شیعیان ضعیف را به دست توانای خود گرفته - و آنان را از لغزش و انحراف مصون و محفوظ می‌دارند - چونان ناخدای کشتی که با گرفتن سکان سفینه موجبات حفظ سرنشینان را فراهم می‌آورد. چنین عالمانی از همه کس در نزد حق تعالی برتر و بالاتر هستند.

آری، خطر این چنین است، و خطرزدایان این چنین خطیراند.

۱- تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام؛ ۳۴۵؛ بحار الانوار ۲ / ۶.

نگاه سومين

نگاهى به كتاب شريف الغيبة

أنى يكونُ ذلكَ و لم يَقْمِ الزَندِيقُ مِن قزوینَ

خصوصیت مذهب امامیه

قبل از پرداختن به خصوصیات کتاب الغیبة شیخ طوسی، توجه به این نکته که مرتبط با بحث است، مناسب به نظر می‌رسد. مذهب صحیح امامیه و فرقه حقه اثناعشریه در سایه ضیق و اختناق که خلفای جور در طول تاریخ برای آنان و اولیائشان فراهم آورده بودند، در تقیه و استتار می‌زیستند. هرچه زمان پیش می‌آمد تاخت و تاز سایر فرقه‌ها نسبت به آنان بیشتر می‌شد و نوعاً از عده و عده و قدرت و توان برخوردار بودند و این جمع چونان موالیانشان مقهور و مظلوم بودند و وسیله‌ای جز براهین محکم و ادله استوار بر حقایق مذهبشان نداشتند.

این امور به خصوص با توجه به حدود یک قرن که بسیاری از بزرگان شیعه در بغداد می‌زیستند و با سایر ارباب فرقه‌ها و مرام‌ها خلطه و آمیزش داشتند، موجب شده بود که اعتراضات و اشکالات و شبهات و انتقادات از طرف سایر مرام‌ها نسبت به این مذهب و مکتب، ظهور و بروز پیدا کند؛ به خصوص در مسائل اعتقادی و بالاخص در مسأله اعتقاد

به امامت ائمه اثناعشر علیهم السلام، و سرانجام عقیده و باورشان نسبت به ولادت و طول عمر و امامت و غیبت و قیام و ظهور آخرین آنان، حضرت اباصالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، که هرچه پیش می آمدند دامنه این قسمت از شبهات و اعتراضات گسترده تر می شد.

هرکدام از بزرگان در عصر و زمان خودشان با توجه به خصوصیات آن عصر و روزگار و اشکالات و شبهات مطرح شده، به آفرینش آثار و نگارش صحیفه ها و تألیف کتاب ها در این زمینه پرداخته اند که بعضی از آن ها را در آثار پیشین معرفی کرده ایم.

در اواسط قرن پنجم نوبت به جناب شیخ طوسی می رسد. حساسیت بیشتر و شبهات و اشکالات فزون تر و تأثیر آن ها در نفوس ضعیفه زیادتر. لذا نگارش نگارنامه ای به نام و یاد آن نگار نگارین و پاسخ گویی به شبهات وارده، اهمیت بیشتری پیدا می کند. در چنین شرایطی مرحوم شیخ دست به تألیف کتاب الغیبه می زند که واجد این خصوصیات است.

جامعیت کتاب الغیبه

کتاب الغیبه شیخ طوسی در میان سایر کتاب های تألیف شده در این زمینه تا آن روزگار، از جامعیت خاصی برخوردار است؛ زیرا کتاب های تدوین یافته قبل از کتاب مرحوم شیخ یا مثل ابواب متعلق به آن وجود مقدس در کافی شریف است که روایات محض است و احادیث خالص، خالی از هر بیان و عاری از توضیح، و یا چونان الغیبه مرحوم نعمانی است که آن هم مجموعه احادیثی است به اضافه بیانات و توضیحات که بخشی

از آن را در حدیث سده چهارم آوردیم، و برخی چونان آثار مرحوم مفید و سید مرتضی رضوان الله تعالی علیهما در این زمینه اقامه دلیل است و برهان. در این میان کتاب الغیبه مرحوم شیخ طوسی جامع همه جهات است؛ هم به مباحث عقلی و برهانی پرداخته و در مقام پاسخ شبهات با ادله و براهین برآمده، و هم احادیث و روایات وارده را متعرض گردیده، و هم مطالبی از جهت تاریخی نقل نموده، و هم شرح حالی از نواب و سفیران و همچنین مدعیان آورده، و بعضی از توقیعات و تشریفات نیز در آن یافت می شود.

از این جهات شباهت کاملی با اثر مرحوم صدوق در این زمینه که کمتر از یک قرن قبل سیمت نگارش یافته و توضیحش را در حدیث سده چهارم آوردیم، دارد.^۱ با این تفاوت‌ها که اولاً اثر مرحوم شیخ از جهت حجم حدود یک سوم اثر مرحوم صدوق است، در حالی که نوع مباحث آن را در بر دارد.

مضاف بر آن، بعضی رویدادها که پس از عصر مرحوم صدوق اتفاق افتاده، در اثر مرحوم شیخ آمده که طبعاً در کتاب مرحوم صدوق یافت نمی شود.

جهت سوم نماد و نمودی است که اثر مرحوم شیخ از مکتب حدیثی و کلامی بغداد دارد، در حالی که اثر مرحوم صدوق نمایه مکتب ری و قم می باشد.

مرحوم شیخ در کتابش احادیث متعددی با واسطه از مرحوم صدوق

آورده است، ولی نمی دانیم از اثر مرحوم صدوق در این زمینه باخبر بوده یا نه؟ بر فرض اطلاع، آیا در اختیار داشته یا نه؟ و بر فرض که در اختیارش بوده از آن بهره گرفته یا نه؟ چون ردّ پایی در کتاب الغیبه از کتاب کمال الدین یافت نمی شود.

این نکته را هم ناگفته نگذاریم که اثر مرحوم صدوق از جهت باب بندی و نظم و ترتیب، بر کتاب مرحوم شیخ برتری دارد. مرحوم شیخ در این اثرش به تبویب ابواب و نظم و ترتیب، آن گونه که در سایر آثارش توجه داشته، عنایت نداشته است. در حالی که می دانیم آثار مرحوم شیخ در این جهت در مقام بس بالایی قرار دارد. شاید جهتش خصوصیت زمان تدوین این اثر باشد. در هر حال زحمات و خدمات همه بزرگان به دربار ولایت مدار مدار هستی و مدیر وجود قابل تقدیر بسیار، و مورد عنایت آن مدار و مدیر بوده است، همان کو که:

هُوَ الْمَدَارُ بَلْ هُوَ الْمَدِيرُ بِأَمْرِهِ التَّقْدِيرُ وَ التَّدِيرُ
وَ عَالَمُ الْإِبْدَاعِ تَحْتَ أَمْرِهِ وَ نَشْأَةُ التَّكْوِينِ دُونَ قَدْرِهِ^۱

ای قَطْبِ مَدِيرِ دَارِ هَسْتِي زین دایره تا به چرخ دَوَارِ
بر توست مدار امر چونانک بر نقطه مدار خطِ پَرگار^۲

پس از گذشت حدود هزار سال، یعنی دقیقاً بعد از ۹۸۴ سال - تا سال ۱۴۳۱ ق. - که از نگارش کتاب الغیبه می گذرد، هنوز هم این نوشته

۲- دیوان صفای اصفهانی ۱۶۷.

۱- الانوار القدسیة ۱۱۲.

مرحوم شیخ جزء مراجعی است که هرکس بخواهد نسبت به آن وجود مقدّس سخنی بگوید یا خطّی به یاد آن نگار بنگارد و یا تحقیقی داشته باشد، خود را ناگزیر از مراجعه به آن می بیند. مطالب عقلی و نقلی در این اثر مرحوم شیخ همانند شیر و شکر آنچنان به هم آمیخته است که در بسیاری از موارد انفکاک و جدایی آنها از یکدیگر مشکل به نظر می رسد.

بیانی از مرحوم شیخ در حدیث بدا

گاه و بیگاه در ذیل روایات بیاناتی آورده است که اگر نبود، چه بسا فهم حدیث مشکل می نمود. از جمله بیانی که در این جمله حدیث آورده است: **بَدَا لِلَّهِ فِي مُحَمَّدٍ كَمَا بَدَا لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ**. برای خداوند در امر محمّد، پسر حضرت هادی علیه السلام بدا حاصل شد آن گونه که در مورد اسماعیل، فرزند حضرت صادق علیه السلام حاصل شد. وی گوید:

محمّد بن الحسن گوید: آنچه این خبر در بر دارد معنایش این است که از ناحیه حق تعالی و امر پروردگار پس از رحلت محمّد، پسر حضرت هادی علیه السلام نسبت به برادرش، حضرت حسن بن علی علیه السلام ظاهر شد آنچه موجبات از بین رفتن ریب و شک در امامت حضرتش را فراهم آورد؛ زیرا جمعی از شیعیان می پنداشتند که امام بعد از حضرت هادی علیه السلام جناب سید محمّد است؛ زیرا فرزند بزرگ امام دهم علیه السلام بود، آن گونه که جمعی نسبت به اسماعیل، فرزند حضرت صادق علیه السلام هم این پندار را داشتند - و گمان می کردند امام بعد از

حضرت صادق علیه السلام اسماعیل است نه موسی بن جعفر علیه السلام - وقتی جناب سید محمد - در زمان حیات حضرت هادی علیه السلام - از دنیا رفت امر حق تعالی برای مردم ظاهر شد و دانستند که خداوند او را به مقام امامت نصب نکرده بوده، آن گونه که پس از مرگ اسماعیل، فرزند حضرت صادق علیه السلام همانند این امر ظاهر شد. نه این که معنای حدیث این باشد که خداوند ابتدائاً تصریح به امامت او نموده بود و سپس تغییر داده؛ زیرا این امر بر خدای تعالی که آگاه به عواقب امور است، جایز نیست.^۱

از این جهت که عزیزان را از مائده پر نعمت و خوان گسترده حدیث کتاب الغیبه بی بهره نگذارده باشیم، چند روایت می آوریم نویدبخش و غم زدا.

نوید ظهور به اهل ایمان در برزخ

مفضل بن عمر گوید: راجع به حضرت قائم علیه السلام با یکدیگر صحبت می کردیم و سخن در مورد جمعی از دوستان بود که با انتظار حضرتش از دنیا رفته اند. حضرت صادق علیه السلام به ما فرمودند:

إِذَا قَامَ أَتَى الْمُؤْمِنَ فِي قَبْرِهِ فَقَالَ لَهُ: يَا هَذَا، إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ صَاحِبُكَ،
فَإِنْ تَشَأْ أَنْ تَلْحَقَ بِهِ فَأَلْحِقْ، وَإِنْ تَشَأْ أَنْ تُقِيمَ فِي كَرَامَةِ رَبِّكَ
فَأَقِم.^۲

هرگاه آن وجود مقدس قیام کند کسی نزد مؤمن در قبرش می‌آید و به او می‌گوید: ای مؤمن، همانا صاحب تو - و امامی که در انتظارش بودی - قیام کرد، اگر می‌خواهی به او ملحق شوی - و در رکاب او جزء یارانش باشی به دنیا برگرد و به او - ملحق شو، و اگر می‌خواهی همراه با کرامت پروردگارت - در همین عالم برزخ - باقی بمانی باقی بمان و در همین جا مقیم باش.

تعیین وقت؛ هرگز

و در حدیثی که محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده، چنین می‌خوانیم:

مَنْ وَقَّتْ لَكَ مِنَ النَّاسِ شَيْئاً فَلَا تُهَابِنَ أَنْ تَكْذِبَهُ، فَلَسْنَا نُوقَّتُ لِأَحَدٍ وَقْتاً^۱

هر کس برای تو وقتی برای ظهور حضرتش تعیین کرد هیبت او تو را نگیرد - که تصدیقش کنی - هیچ بیم و ترسی به خود راه مده و او را تکذیب کن؛ زیرا ما برای هیچ کس وقتی معین نمی‌کنیم.

حدیث زندیق قزوین

محمد بن حنفیه - فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام - گوید: به او گفتم - که ظاهراً مقصود وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است - قد طال هذا الأمر حتى متى؟ این امر خیلی طول کشید - فرج ما خاندان فرانسید - تا کی و تا چند؟

قبل از آوردن جواب حضرت و شنیدن پاسخ آن وجود مقدّس، در خود سؤال بنگریم و در اصل پرسش دقت و تأملی داشته باشیم. محمّد بن حنفیه در سال ۱۶ هجری به دنیا آمده و در سال ۸۱ هجری در ماه ربیع الاوّل در سنّ ۶۵ سالگی از دنیا رفته^۱ و پدر بزرگوارش در سال ۴۰ هجری به شهادت رسیده است. این سؤال را پسر از پدر قبل از سال چهارم هجری نموده. در آن زمان می گوید: **قد طال هذا الأمر.**

اگر آن زمان زمینه پرسش و جویش **قد طال هذا الامر** بوده، این زمان چه باید گفت؟ همان به که من و امثال من شتری می چرانیم و همه فکر و ذکرمان سلامت سردرختی هامان و نشنیدن بالای چشمت ابروست می باشد، و گرنه چه بسا از امتداد غیبت و غصّه قرار نداشتن حقوق خاندان رسالت علیهم السلام در ید قدرت و دست های پاک و معصوم خودشان قالب تهی می کردیم. همانچه دعبل در محضر حضرت رضا علیه السلام عرض نموده:

و ما الناس إلا غاصبٌ و مكذبٌ و مضطغن ذوا حنةٍ و تیرات^۲

و نیستند مردم مگر غصب کننده حقّ ایشان یا تکذیب کننده ای که ایشان را به دروغ نسبت دهند، یا کینه توزی که عداوت ایشان را در دل دارند و طلب کننده هستند خون هایی را که رسول خدا و امیرالمؤمنین علیه السلام در راه دین ریخته اند.

أرى فيهم في غيرهم متقسماً و أیدیهم من فيهم صفرات

۱- منتخب التواریخ ۱۴۵. ۲- شرح تائیه دعبل ۴۴.

می بینم حقوق ایشان از خمس و غنایم و انفال و غیر آن که مال امام [علیه السلام] و اقارب اوست در میان غیر ایشان قسمت می شود و دست های ایشان از حق ایشان خالی و تهی است.

دعبل گفت: چون این دو بیت را خواندم حضرت امام رضا [علیه السلام] گریستند و فرمودند: راست گفתי ای خزاعی. و گریستن آن حضرت برای گمراهی خلق و تعطیل احکام الهی و پریشانی سادات بود نه از برای دنیا؛ زیرا جمیع دنیا نزد او به قدر پر پشه ای اعتبار نداشت.^۱

وقتی محمد حنفیه از طول زمان و دیر شدن سرانجام و تحقق نیافتن آن حکومت عدل الهی در سطح جهانی شکوه نمود چنین جواب عملی و قولی شنید:

فَحَرَّكَ رَأْسَهُ - آن حضرت سر مبارکش را تکان داد - هزار نکته باریک تر ز مو این جاست. این حرکت سر اشاره به چه حرکت ها دارد و مقدمه چه سکون هاست؟ سپس فرمود: - أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ و لم يَعِضُ الزَّمَانُ؟ أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ و لم يَجْفُوا الْإِخْوَانُ؟ أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ و لم يَظْلِمِ السُّلْطَانُ؟ أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ و لم يَقُمْ الزَّنْدِيقُ مِنْ قَرْوِينَ فِيهِتَكَ سُتُورَهَا و يُكْفِرُ صَدُورَهَا و يُغَيِّرُ سُورَهَا و يَذْهَبُ بِبَهْجَتِهَا، مَنْ فَرَّ مِنْهُ أَدْرَكَهُ، و مَنْ حَارَبَهُ قَتَلَهُ، و مَنْ اعْتَزَلَهُ افْتَقَرَ، و مَنْ تَابَعَهُ كَفَرَ، حَتَّى يَقُومَ بَاكِيَانٍ: بَاكِ يَبْكِي عَلَي دِينِهِ، و بَاكِ يَبْكِي عَلَي دُنْيَاهُ.^۲

کی و کجاست این امر در حالی که زمان گاز نگرفته‌است و چونان سختی و فشاری روی نیاورده‌است؟

کجا و کی است این امر در حالی که هنوز برادران و دوستان در مقام جفا با یکدیگر برنیامده‌اند؟

چه وقت است این امر در حالی که سلطان ظلم نکرده‌است. ظلم و ستم از ناحیه صاحبان قدرت و امر به آن جا که باید نرسیده‌است.

کجا زمان رسیدن این امر است در حالی که زندیق از قزوین به پا نخواسته‌است که پرده‌های آن جا را بدرد و بزرگان آنان را به خضوع و انقیاد و کرنش و تسلیم وادارد و دیوارش را تغییر دهد و بهجت و طراوتش را از بین ببرد. هرکس از او بگریزد او را بگیرد، و هرکس با او جنگ آورد او را بکشد، و هرکه از او کناره‌گیری گزیند محتاج شود، و هرکه از او پیروی کند کافر گردد، تا آن که دو دسته گریان گردند: یکی بر دینش بگیرد و دیگری بر دنیایش.

سخن صاحب نواب‌الدهور در این حدیث

در شرح و توضیح این خبر که از اخبار ملاحم و روایات پیشگویی‌های قبل از ظهور است، صاحب نواب چنین آورده‌است:

گفتم به آن حضرت، یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام، که این امر، یعنی قیام مهدی علیه السلام تا کی طول می‌کشد؟ گفت: پس حضرت سر خود را جنبانید. پس فرمود: کجا خواهد بود، یعنی کجا به این زودی قیام خواهد کرد و حال آن که هنوز زمان دندان‌گیر نشده، یعنی شدت و

فشار زمان، اهل خود را به دندان نگرفته. کجا خواهدبود آن و حال آن که هنوز برادران، یعنی ترک‌های مشرقی، جور و جفایی نکرده‌اند. کجا خواهدبود آن و حال آن که هنوز پادشاه ستمکار نشده. کجا خواهدبود و حال آن که هنوز کافر مخصوص از قزوین برنخواست که پرده‌های اهل آن جا را پاره کند و نسبت کفر به بزرگان آن جا بدهد یا آن‌ها را گرفته و حبس و مخفی کند^۱ و حصارهای آن جا را تغییر دهد و زیبایی و خوشی آن جا را ببرد... تا آخر ترجمه سپس در توضیحش گوید: بعضی چنین گمان کرده‌اند که مصداق این حدیث ظاهر شده (و ظاهراً آن را با پهلوی اول تطبیق نموده‌اند) و بعضی توجیهاتی کرده‌اند. ولی به نظر می‌رسد هنوز مصداقی پیدا نکرده‌است که آنچه متفرع بر آن است ظاهر شده‌باشد و این قضایا و مراجع ضمیرها راجع به خود قزوین است و مربوط به جاهای دیگر نیست چنانچه از ظاهر حدیث فهمیده می‌شود. و دور نیست مصداق آن قریب قیام سید حسنی از طالقان و قائم گیلانی باشد، و آن وقتی است که جنگی ما بین اهل مازندران و گرگان رخ دهد... و دور نیست که در هنگام وقوع جنگ مروزی خراسانی با اشروسی و جوانان

۱- این جمله ترجمهٔ **یکفر صدورهاست** که ما آن را به خضوع و کرنش سینه‌های اهل آن جا در برابر او ترجمه کردیم؛ چون تکفیر در لغت به معنای دست به سینه نهادن و خم شدن آمده‌است. در این عبارت دو معنی دیگر هم احتمال دارد. یکی نسبت کفر به بزرگان دادن، بنابراین که مقصود از صدورها معنای مجازی باشد، یعنی سران و بزرگان؛ چون تکفیر به این معنی هم آمده‌است. بنابراین معنی باید **يُكْفِرُ صدورها** خوانده شود. معنی دیگر مخفی و پنهان نمودن و تحت پوشش و حبس قرار دادن است که بنابراین **يُكْفِرُ صدورها** خوانده می‌شود.

آذربایجان و ارمنیه و ظهور فتنه ایشان در نزدیکی‌های قزوین نزدیک کوه سرخ واقع در نزدیکی طالقان صورت گیرد، چنانچه از حدیث علی بن مهزیار و تشرّف او خدمت امام زمان و خبردادن آن حضرت به این وقایع استفاده می‌شود...^۱

وظیفه در عصر غیبت

این حدیث را هم فعلاً از غیبت مرحوم شیخ که بیانگر وظیفه عصر غیبت است، آویزه گوش قرار دهیم تا به بحث تفصیلی وظایف عصر غیبت برسیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

أظَلَّتْكُمْ فِتْنَةٌ عَمِيَاءُ مُنْكَشَفَةٌ لَا يَنْجُو فِيهَا إِلَّا النُّوْمَةُ. قِيلَ: يَا أبا الحسن، و ما النُّوْمَةُ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَعْرِفُ النَّاسُ مَا فِي نَفْسِهِ.^۲
 فتنه کورکننده تاریکی بر شما سایه می‌افکند که از آن نجات پیدا نمی‌کند. مگر نومه - شخص بی نام و نشان - گفته شد: ای ابوالحسن، نومه کیست؟ فرمود: آن کسی که مردم ندانند چه در دل دارد.^۳

کیفیت سلام در عصر ظهور

با توجه به این روایت که بیانگر وظیفه عرض ادب در عصر ظهور

۱- نوائب الدهور فی علائم الظهور ۲ / ۲۴۵.

۲- الغيبة ۲۷۹.

۳- خوب است بدانیم در این روایت در غیبت مرحوم شیخ «منكشفة» آمده است ولی ظاهراً این کلمه در چاپ اشتباه شده و صحیح آن «منكسفة» است که در غیبت نعمانی آمده (۱۴۱ باب ۱۰ حدیث ۲) و ترجمه را براساس آن آوردیم، و یا «مشككة» است که در معانی الاخبار آمده (۱۶۶)، یعنی فتنه‌ای که آدم را به شک وامی‌دارد.

موفورالسرور به محضر باهرالنور حضرتش می باشد، از بوستان غیبت شیخ طوسی بگذریم.

حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

مَنْ أَدْرَكَ مِنْكُمْ قَائِمًا فَلْيَقُلْ حِينَ يَرَاهُ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ
النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنَ الْعِلْمِ وَمَوْضِعَ الرِّسَالَةِ.^۱

هر کس از شما - عصر و زمان - قائم ما را درک نمود در گاه دیدار - و شرفیابی به محضر شریفش - بگوید: سلام بر شما ای خاندان نبوت و ای معدن علم و جایگاه رسالت.

نمی دانم در کنار این حدیث که بیانگر نحوه عرض ادب به ساحت قدس آن نگار نگارخانه قدس است، چه بنگارم؟ یعنی آیا می شود من و شما هم در زمرة «مَنْ» مَنْ أَدْرَكَ مِنْكُمْ قرار گیریم؟ یعنی همانچه در آخر دعای ندبه می خوانیم فرارسد: مَتَى تَرَانَا وَ تَرَاكَ، و آن وقت این سلام را عرضه بداریم؟

انسان بسیاری از زیارات حضرات معصومین علیهم السلام را که می بیند، می خواند و می شنود آرزو می کند دیر یا زود به زیارت قبر شریفشان شرفیاب شود و آن زیارت را بخواند و آن سلام را عرض کند. ولی این زیارت و این سلام، سلام و زیارت قبر و مزار نیست، بلکه سلام بر جان وجود و روح هستی است. سلام بر اهل بیت نبوت است. سلام بر آن کسی است که مجمع انوار تمامی اهل بیت علیهم السلام است. سلام بر معدن علم است،

آن هم چه معدن علمی! انسان معدن علم را ببیند و به او سلام کند:

وَجَاوَبَتِ الْمَثَانِي وَالْمِثَالِي	سَلَامُ اللَّهِ مَا كَرَّ اللَّيَالِي
و دَارِ بِالنَّوَى فَوْقَ الرِّمَالِي	عَلَى وَاْدِي الْأَرَاكِ وَمَنْ عَلَيْهَا
همه جمعیت است آشفته حالی	منال ای دل که در زنجیر زلفش
مَتَى نَطَقَ الْبَشِيرُ عَنِ الْوِصَالِي	أَمْوَتْ صَبَابَةً يَا لَيْتَ شِعْرِي
نگه دارش به حفظ لایزالی	به هر منزل که روی آرد خدایا
و ذِكْرُكَ مَوْنِسِي فِي كُلِّ حَالِي	فَحُبُّكَ رَاحَتِي فِي كُلِّ حِينِي

نگاه چهارمین

شیخ طوسی در نجف

إِلَى أَيْنَ يَا أبا الطَّيِّبِ؟

هجرت مرحوم شیخ و مرحوم نجاشی

رویدادهای سال ۴۴۷ هجری موجب شد که مرحوم شیخ طوسی مجبور به هجرت گردد. بلکه به تعبیر مورّخین، ناگزیر از گریز از بغداد به نجف گردید. تعبیر ابن کثیر چنین است:

و هَرَبَ ابوجعفر الطوسی و نُهِبَت دَارُهُ.^۱

چونان ابویعلی جعفری، جانشین و داماد مرحوم مفید و متوفای ۴۶۳ که ظاهراً در این جریان از بغداد به حلب گریخته است.^۲ و چونان نجاشی، صاحب رجال که در بغداد می زیسته و در سال ۴۵۰ در مطیرآباد^۳ از دنیا رفته است و ظاهراً علت انتقال او از بغداد

۱- البداية و النهایة ۱۲ / ۳۳۰۷.

۲- الشیعة فی کتاب بغیة الطلب فی تاریخ حلب ۱۳۴.

۳- مطیره از نواحی سامره است و از جاهای خوش آب و هوایی است که بغدادیان و سامریان برای تفریح به آنجا می روند و در عصر مأمون بنا گردیده است. [معجم البلدان

همان چیزی بوده که هجرت مرحوم شیخ را فراهم آورده است.^۱
 هرچند هرکس سخن از مرحوم شیخ طوسی به میان آورده از این
 هرب و گریز و هجرت و انتقال او به اجمال و تفصیل سخن آورده است،
 ولی باز زوایای مجهول و نکات غیر معلوم در این قسمت از زندگی او
 بسیار است که نیاز به کندوکاو دارد و به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم.

شش نقطه مبهم در هجرت مرحوم شیخ

۱ - آیا مرحوم شیخ طوسی در ابتدا تنها از بغداد به نجف رفته و سپس
 اهل و عیال و کسانش به او ملحق شده‌اند یا از همان اوّل به صورت جمعی
 بغداد را ترک نموده‌اند؟

۲ - آیا مرحوم شیخ از همان اوّل که ترک بغداد نمود، به قصد ترک
 دائمی بود یا ترک موقّتی که وقتی آب‌ها از آسیاها افتاد و اوضاع مساعد
 شد دو مرتبه به بغداد برگردد و فعالیت‌های مذهبی و دینی‌اش را پی‌گیرد؟

۳ - فاصله بغداد تا نجف را حدود هزار سال قبل مرحوم شیخ چه گونه
 و طیّ چه شرایطی طی نموده است؟ آیا پیاده رفته است یا با مرکب؟

۴ - ورود مرحوم شیخ در آن روز و روزگار به نجف، آن هم نجف
 حدود هزار سال قبل که شهر و دیاری نبوده، چگونه بوده است؟ آیا بر کسی
 وارد شده یا در همان نزدیکی قبر مولایش رحل اقامت افکنده در حالی که
 هیچ سرپناهی جز پناه مولایش بر سر نداشته؟

۵ - آیا پس از انتقال به نجف اشرف از تعرّض دشمنان مصون و

محفوظ بوده یا در آن جا هم موجبات اذیت و آزار و رنجش خاطرش را فراهم می آورده اند؟

۶ - و آخرین سؤال این که چرا مرحوم شیخ برای گریز و هجرتش از بغداد نجف را برگزیده است؟ در حالی که چه بسا از جهت ظاهری نتوانیم هیچ توجیهی برای آن پیدا کنیم.

آنچه مناسب به نظر می رسد این است که مرحوم شیخ اهل طوس بود و از آن جا برای تحصیل به بغداد آمده بود و سال های دوران تحصیلش را در آن جا بوده. حالا که هم از جهت علمی مستغنی شده و هم اوضاع و شرایط با ادامه اقامتش در بغداد مناسب نیست، چه بهتر که به زادگاه خودش برگردد و شمع جمع انجمن شیعیان ایران و خراسان باشد و به آیه نَفَر هم عمل کرده باشد، و یا به یکی دیگر از شهر و دیارهای شیعه نشین عراق یا سایر کشورها برود؛ حلب، حله، کربلا و یا سایر بلاد.

در این میان نجف چه خصوصیتی داشته که مرحوم شیخ آن را برگزیده؟

هر چند نگارنده در زمینه این پرسش ها به چیزی دست نیافته ولی به صورت احتمال نسبت به این آخرین سؤال چه بسا بتوانیم چنین بگوییم: لطف و عنایت و ارشاد و هدایت آن هادی امت و مهدی مستور در حجاب غیبت، رهنمون مرحوم شیخ به این گزینش بوده است. در این جهت چیزی به دست نرسیده، ولی چه بسا به ظن قوی و گمان نزدیک به یقین بتوانیم چنین مطلبی را اظهار داریم و هیچ جای شگفت و اعجاب هم نیست، و اگر غیر از این باشد باید تعجب کرد. بگذاریم و بگذریم.

بعضی هجرت مرحوم شیخ را موقتی دانسته‌اند که چندان صحیح به نظر نمی‌رسد. گفته‌اند: قصد او در این تغییر محل، انتقال محل سکونت دائمی نبود تا وسایل کار خود را از کتاب و اوراق و اسناد، با خود برگیرد و همراه ببرد.^۱

دشمن چه فکر می‌کرد؟

در هر حال آنچه برای ما در این نوشتار بیشتر حایز اهمیت است این است که دشمن چه فکر می‌کرد و چه نقشه‌های شیطانی و مکر و حيله‌های غیر رحمانی در سر داشت، ولی حق تعالی چه رقم زده‌بود و دست لطف و عنایت ولی حق و نظر مرحمت آن مظهر حق مطلق چه می‌کرد؟!

دشمن با خود می‌گفت: بیش از یک قرن چقدر ما از وضعی که برای شیعه پیش آمده‌بود خون دل خوردیم. در پایتخت مملکت ما اینان صاحب کرسی باشند؟ در کنار ما اینان عرض اندام کنند؟ کتاب بنویسند؟ مجلس درس داشته‌باشند؟ شاگرد تربیت کنند؟ مدرسه و دارالعلم داشته‌باشند؟ مورد احترام و توجه‌باشند؟ کور خوانده‌اند! آن تعرضات، اذیت و آزارها، قتل و غارت‌ها کافی نیست. باید کار اساسی و بنیادین کرد. تا این شیخ هست و کار فرهنگی می‌کند حنای ما رنگی ندارد. باید این شیخ را بکشیم و به همه چیز آنان خاتمه دهیم.

همان فکر شیطانی که مشرکین مکه نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کرده بودند و قبل از انجامش با هجرت حضرت روبه‌رو شدند. این جا هم قبل

از تحقق نقشه‌های شیطانی آنان مرحوم شیخ هجرت نمود.
با خود فکر کردند: آنچه ما می‌خواستیم تا حدودی عملی شد. هرچند
او گریخت و نتوانستیم او را از بین ببریم ولی همین قدر برای ما مغنتم
است؛ او در بغداد نباشد، مدرسه‌اش تعطیل شود، اصحاب و شاگردانش
متفرق شوند، شیعه سری در بغداد نداشته‌باشد.

او رفت از شرش راحت شدیم. بساطش جمع شد. حالا راه کاملاً برای
ما باز است. هیچ مانع و معارضی نداریم. خودمان درست دست به کار
می‌شویم. کار اساسی و بنیادین شروع می‌کنیم. با قدرت و توان سلجوقیان
که از خودمان هستند و دشمنی سرسختانه هم با شیعه دارند، کار را شروع
می‌کنیم. نظام الملک را به وزارت می‌رسانیم. دیگر گذشت آن زمانی که
وزرای شیعه در این بغداد رتق و فتق داشته‌باشند و از بزرگان شیعه
حمایت و جانب‌داری نمایند.

آری، با وزارت نظام الملک مشغول ساختن نظامیه می‌شویم و
قطب‌های فکری و فرهنگی جامعه را در دامن خودمان آن گونه که
می‌خواهیم، پرورش می‌دهیم تا دیگر مجالی برای شیعه باقی نماند.

دشمن چه کرد؟

باری، در سال ۴۵۵ طغرل مُرد و با لطایف‌الحیلی الب ارسلان را که
والی خراسان بود و نظام الملک هم وزیر او، به سلطنت برداشتند و
عمیدالملک، وزیر طغرل را کشتند و نظام الملک عهده‌دار امور گردید و
در سال ۴۵۷ شروع به ساختن نظامیه بغداد کرد که در سال ۴۵۹ پایان

یافت و طیّ تشریفاتی با حضور جمع کثیری تدریس در آن آغاز شد.^۱
 آنان به خیال خود بر حمار مراد سوار شدند و زین آرزو را بر فرس
 مقصود نهادند و به هرچه خواستند دست یافتند و نام و نشان شیعه را از
 بین بردند و مکتب و آیین آنان را به دست نسیان و فراموشی سپردند.
 امروز و فردا آن شیخ طوسی غریب فراری، غریبانه در نجف از دنیا
 می رود و همه چیز خاتمه پیدا می کند. ولی از این حقیقت غافل بودند که
 شیعهٔ مظلوم، شیعهٔ غریب، شیعهٔ بی سر و افسر، شیعهٔ بی شال و کلاه، شیعهٔ
 بی جبه و دستار، شیعهٔ بی یال و کویال، شیعهٔ بی عده و عده، شیعهٔ بی نام و
 نشان، شیعهٔ بی کس و تنها، آن گونه که آنان می پندارند بی کس و تنها
 نیست، بی یار و یاور نیست.

دشمن از این حقیقت غافل بود

آری، دشمن غافل بود که شیعه کسی دارد که هستی به کاکل او
 می گردد. شیعه کسی دارد که ارزش یک تار مویش از وجود بیشتر است.
 شیعه کسی دارد که اگر نازی کند از هم فروریزند قالبها. شیعه کسی دارد
 که نفس کشیدن سردمداران آنان هم به طفیل تنفس اوست. ﴿و الصبح إذا
 تَنَفَّسَ﴾ (تکویر: ۱۸) بیانگر روشنی و نورانیت علم او و آبای گرامی
 اوست.^۲

آری، اینان کور خوانده اند. این بچه های یتیم پدری دارند مهربان تر از
 هر پدر مهربان. آقا و مولایی دارند برتر و بالاتر از همهٔ موالی و آقاها. یار

۱- اقتباس از الکامل فی التاریخ ۲ / ۲۰۸۸ - ۲۰۹۲

۲- تأویل الآیات ۲ / ۷۶۹.

و غمگساری دارند مشفق و دل‌سوزتر از همه یاران و غمگساران.
 آنان به طغرل و البارسلان و نظام‌الملک و قائم بامرالله اسمی‌شان
 بنازند، شیعه هم به ناظم واقعی ملک و قائم بامرالله حقیقی، مهدی
 آل‌محمد عجل‌الله تعالی فرجه الشریف می‌نازد و افتخار می‌کند.

آری، از پس پرده استتار، لطف و مرحمت آن مظهر لطیف خبیر
 پیوسته شامل شیعیان و بزرگان این مذهب و آیین استوار بوده و هست و
 خواهد بود. از پس پرده استتار هم لطف و عنایتش شامل، و هم دیده
 خدایی‌اش ناظر، و هم دست و قدرت یداللهی‌اش حافظ و نگهدار
 دوستانش می‌باشد.

شما فکر می‌کردید آشیان علمی و مهد فرهنگی شیعه را در بغداد به
 هم می‌زنید، غارت می‌کنید، آتش می‌زنید به مقصود خود می‌رسید؟ غافل
 از این هستید که شیخ الطائفه را دست لطف آقا و مولایش به جوار مرقد
 مطهر مولی‌الموحدین امیرالمؤمنین علیه السلام می‌برد و در کنف حمایت آن
 وجود مقدس چنان مهد دانش و دارالعلم و فرهنگستانی از شیعه امامیه
 پی‌می‌ریزد که حدود هزار سال است باقی مانده‌است. چه به جاست که
 اشعار حکیم خطه خودمان را بیاوریم:

اشعار فردوسی

ایا شاه محمود کشورگشای	ز کس گر نترسی بتوس از خدای
که پیش از تو شاهان فراوان بدند	همه تاجداران کیهان بدند
مرا غمز کردند کان بدسخن	به مهر نبی و علی بدکهن

هر آن کس که در دلش کین علی است
 منم بنده هردو تا رستخیز
 از او در جهان خوارتر گو که کیست؟
 ز باران و از تابش آفتاب
 پی افکندم از نظم کاخی بلند
 که از باد و باران نیابد گزند^۱
 اگر شه کند پیکرم ریزریز

آری، وقتی کاخ نظم حکیم خطه طوس از باد و باران گزندى نیابد،
 می‌پندارید کاخ رفیع علوم و معارف جامع معارف علوم و معارف اهل
 بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، یعنی حوزه علمیه نجف که به کف با کفایت
 خدمتگزار صادق و فرمان‌پذیر مخلصشان، مرحوم شیخ الطائفه محمد بن
 الحسن الطوسی قدس الله سره القدوسی که در چنان شرایطی پی‌ریزی شده،
 آسیب و گزند می‌بیند؟ حاشا و کلا!!

آن هم ساختمان و کاخی که پی و بنیانش در جوار مرقد مطهر اصل
 دین و اساس ایمان، امیرالمؤمنین علی علیه السلام نهاده شده و مهد و مدرسه‌ای که
 با لطف و عنایت و پشتوانه و مساعدت آخرین فرزند معصوم آن وجود
 مقدس بنا گردیده است. هرگز!

اولین شب مرحوم شیخ در نجف

ما نمی‌دانیم نخستین شبی که مرحوم شیخ طوسی به نجف اشرف
 رسیده و اسکان گزیده، در آن بیابان کنار قبر مولایش امیرالمؤمنین علیه السلام
 چه حالی داشته و چه التجا و استغاثه‌ای نموده، و اولین نوبتی که شرفیاب
 زیارت حضرت شده در چه وضعی بوده و چه حال و قالی داشته. ای کاش

حالات او برای ما نقل شده بود. ای کاش استغاثه او به دربار ولایت مدار آقا و مولایش، سید و سرورش، امام و صاحبش، ملجأ و مقتدایش حضرت صاحب الامر امام عصر علیه السلام در کنار قبر امیر مؤمنان علیه السلام برای ما باز گو گردیده بود.

ای کاش عنایات و الطاف خاص آن وجود مقدس به این خادم بالخلاص و این مدافع حریم و حقوق آنان در اوراق کتابها رقم خورده بود و امروز ما از آن باخبر بودیم.

ای کاش اگر تشرّفی به محضر باهرالنور آقا و مولایش برایش حاصل شده بود، هر چند در عالم رؤیا و منام، خبرش به دست ما می رسید.

ولی هر چند در این زمینه ها که اشاره کردیم، چیزی به خصوص نقل نشده یا به دست ما نرسیده، ولی یقین داریم مسلماً بدون لطف و عنایت خاص و کرامت و مرحمت مخصوص آن وجود مقدس، ممکن نبوده است در چنان شرایطی مرحوم شیخ بتواند چنان کاخ رفیع علمی را بنیان بگذارد و چنان حوزه مقدّسی را پی ریزد که پس از گذشت حدود نهمصد سال صاحب الذریعه، مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی بگوید:

شبی از شبها تلامید و شاگردان درس استادمان محقق اکبر شیخ محمد کاظم خراسانی صاحب کفایه را که شب هنگام بر پشت بام مسجد شیخ طوسی درس می گفت، شمردم بیش از هزار و دویست نفر بودند.^۱

آری:

۱- النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، مقدمه: ای.

خمیرمایه دکان شیشه گر سنگ است

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

باری:

خدا کشتی آن جا که خواهد برد

وگر ناخدا جامه بر تن درد

در هر حال دوازده سال مرحوم شیخ در کنار قبر امیرالمؤمنین علیه السلام به عنایت خاصّ مولایش امام عصر علیه السلام زندگی نمود و بیش از سیصد دانشمند مجتهد در محضرش پرورش یافتند که هرکدامشان شمع محفل و چراغ بزم علم و ایمان در صقع و منطقه‌ای بودند. او سرانجام در شب دوشنبه بیست و دوم ماه محرّم سال چهارصد و شصت هجری پس از هفتاد و پنج سال زندگی از دنیا رفت و در خانه خودش که امروز به مسجد شیخ طوسی - نزدیک صحن امیرالمؤمنین علیه السلام در مسیر وادی السلام - معروف است، دفن گردید.^۱

در طّیّ این مدّت آثار بسیار و تألیفات بس ارزشمندی از او، مضاف بر آنچه در بغداد فراهم آورده بود، سمّت تحریر و نگارش یافت.

کتاب امالی در نجف پدید می‌آید

از جمله آنها کتاب امالی اوست که در طّیّ سال‌های ۴۵۵ تا ۴۵۸ در ۴۶ مجلس، گاهی هفته‌ای یک‌بار و گاهی ماهی یک‌بار و گاهی هر دو

ماه یک‌بار و نوعاً در روزهای جمعه در کنار قبر امیرالمؤمنین علیه السلام برای جمعی که در محضرش بوده‌اند، املاء می‌نموده و حاوی روایات بس ارزنده‌ای است که به وسیله فرزندش ابوعلی طوسی نقل شده‌است.

شرفیابی ابوالطیب به محضر امام عصر علیه السلام

از این جهت که عزیزان را بی‌بهره از امالی مرحوم شیخ نگذارده باشیم، جریانی را که مناسبتی با این نوشته دارد، از آن می‌آوریم. ماجرای شرفیابی جناب ابوالطیب، احمد بن محمد بن بطّه به محضر باهرالنور امام عصر علیه السلام ظهر عاشورا در حرم محترم حضرت عسکری علیه السلام چنین بیان شده‌است.

مرحوم شیخ در ماه جمادی الاولی سال ۴۵۶ در حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام برای فرزندش ابوعلی و جمع دیگری که در محضرش بودند، چنین نقل نمود:

ابومحمد فحّام سامری برای من نقل کرد و گفت: جناب ابوالطیب، احمد بن محمد بن بطّه برای من حدیث کرد در حالی که سیره و روشش این بود که هر وقت به زیارت عسکرتین علیه السلام مشرف می‌شد وارد حرم مطهر نمی‌شد و نزدیک قبر شریف نمی‌رفت، از بیرون پشت پنجره زیارت می‌کرد. گفت: روز عاشورایی هنگام ظهر در هوای گرم که خورشید غلیان و جوشش داشت و کسی در مسیر نبود و من هم از اشرار و اهل بلد بیمناک بودم، خود را مخفی و پنهان نموده تا کنار دیواری که به طرف پنجره حرم مطهر می‌رفت، رسیدم.

چشم کشیدم دیدم شخصی دم در نشسته است پشت به من و گویا به
دفتری می‌نگرد - همین‌طور که پشتش به من بود - گفت:

إلی أينَ یا ابا الطیب؟ اباطیب کجا می‌روی؟ صدا شبیه صدای
حسین فرزند علی فرزند ابوجعفر فرزند حضرت رضاع‌السلام بود - حسین
فرزند حضرت هادی برادر حضرت عسکری علیه السلام - با خودم گفتم:
این آقا حسین است که به زیارت برادرش آمده است.

گفتم: آقای من مرا مهلت بده از پشت پنجره زیارت کنم و برای ادای
حق شما خدمتتان برسم. به من فرمود: ای اباطیب چرا وارد حرم
نمی‌شوی و از داخل زیارت نمی‌کنی؟ در جواب گفتم:

الدارُ لها مالکٌ لا أدخلُها من غیرِ إذنه. این خانه مالک دارد و بدون
اذن و رخصت مالکش داخل نمی‌شوم. در پاسخ من فرمود:
یا ابا الطیبِ تَكونُ مولانا رِقاً و تُوالینا حقاً و نَمنعُکُ تَدخلُ الدارَ؟
ای اباطیب تو مولا و عبد و رق و بنده ما باشی و به حق و صدق و
راستی و واقع، ما را دوست بداری و ما تو را از ورود به خانه بازداریم؟
- راضی نباشیم دوست حقیقی و بنده واقعی ما به منزل و خانه‌مان
وارد شود؟ حاشا و کلاً -

أدخلُ یا ابا الطیب! اباطیب داخل شو - به خانه ما درآی که از تو ندای
مهر و محبت و نوای بندگی و اطاعت می‌شنویم - باخود گفتم:
می‌روم بر او سلام می‌کنم، ولی حرفش را نمی‌پذیرم. بلافاصله -
برای دیدار او و عرض سلام - دم در آمدم ولی هیچ کس را ندیدم.
خیلی بر من گران آمد. فوراً نزد مردی بصری که خادم حرم بود،
آمدم. در را برای من بازکرد داخل شدم. به من گفت: تو که هیچ‌گاه

داخل حرم نمی‌شدی - و از پشت پنجره زیارت می‌کردی، چه شد
حاليا وارد شدی؟ - گفتم: به من اذن ورود و اجازه دخول داده‌اند، ولی
شما در آن ساکن هستید - در حالی که اجازه خاص و اذن مخصوص
ندارید.^۱

مرحوم مجلسی این جریان را در جلد سیزدهم بحارالانوار که
اختصاص به آن وجود مقدّس دارد، در باب هیجدهم - بابُ ذَکْرِ مَنْ رَأَى
صلوات الله علیه - که مربوط به کسانی است که آن حضرت را دیده‌اند و
توفیق شرفیابی نصیبشان گردیده، نقل نموده است.^۲

کلام صاحب بشارة المصطفی در این شرفیابی

صاحب بشارة المصطفی که خود در سال ۵۱۱ در مشهد
امیرالمؤمنین علیه السلام جریان را بر پسر شیخ طوسی قرائت نموده و در کتابش
آورده، گوید:

لاشکَّ أنَّه کان صاحب الدار القائم بالحق - صلوات الله و سلامه
علیه و علی آبائه - لما رأى وليه اباالطيب أنه يزورهم من وراء
الشُّبَّاکِ و لا يدخل الدَّارَ احتراماً منه لصاحب الأمر فقال له هذا
القول و اذن له بالدخول.^۳

شکی نیست در این که آن آقا، صاحب الدار - صاحب خانه - همان

۱- الامالی ۴۳۵ جزء ۱۱ حدیث ۴. ۲- بحارالانوار ۵۲ / ۲۳.

۳- بشارة المصطفی لشعبة المرتضى ۱۴۳.

قیام کننده به حق - صلوات و سلام خداوند بر او و پدران بزرگوارش باد - بوده است، و وقتی دیده است که ولی و دوستش، جناب ابوالطیب به احترام آن حضرت داخل حرم محترم پدر بزرگوارش نمی شود و از پشت پنجره زیارت می کند این سخن را به او فرموده و اذن دخول داده است.

مرحوم مفید در مورد زیارت عسکرین علیهما السلام گفته است:

اِذَا أَتَيْتَ سُرَّ مَنْ رَأَى فَاغْتَسِلْ قَبْلَ أَنْ تَأْتِيَ الْمَشْهَدَ - عَلِي سَاكِنِيهِ
السَّلَام - فَاذَا أَتَيْتَهُ فَقِفْ بِظَاهِرِ الشُّبَاكِ وَ اجْعَلْ وَجْهَكَ تِلْقَاءَ
الْقِبْلَةِ^۱

هرگاه به سرمن رای - سامرا - رفتی قبل از این که شرفیاب شوی غسل کن و چون به مشهد و حرم مطهر رسیدی پشت پنجره بیرون رو به قبله بایست و زیارت کن.

کلام مرحوم شیخ در تهذیب

مرحوم شیخ طوسی در تهذیب در توضیح این جمله استادش گوید:

آنچه مرحوم مفید در این جمله ذکر نموده که از داخل شدن در خانه امام عسکری علیه السلام امتناع کند، به احتیاط نزدیک تر و سزاوارتر است؛ زیرا این خانه ملک غیر است - ملک شخصی امام عصر علیه السلام است - و برای ما تصرف در آن به داخل شدن و غیر آن از انواع تصرفات

جایز نیست مگر صاحبش - که حضرت صاحب علیه السلام است - اذن دهد، و ما قطع به اذن و رخصت از آن ناحیه سامیه نداریم، لذا توقف کردن و داخل نشدن سزاوار است. هرچند اگر کسی وارد شود چه بسا گناهی نکرده باشد، به خصوص اگر روایات رسیده از حضرات معصومین علیهم السلام را در تحلیل اموالشان نسبت به شیعیانسان در این مورد هم به کار گیرد. ولی در هر حال احتیاط همان است که اول گفتیم.^۱

کلام مرحوم مجلسی

مرحوم مجلسی در بیان این گفتار مرحوم شیخ گوید:

ظاهراً دخول برای زیارت جایز باشد؛ زیرا حضرات معصومین علیهم السلام در زیارات جامعه‌شان اذن در ورود به روضه منوره‌شان داده‌اند. همچنین نزدیک شدن به قبور شریفه‌شان و افتادن بر آن را تجویز نموده‌اند و عمومیت این جملات شامل مشهد سامرا و حرم محترم عسکرین علیهم السلام هم می‌شود. مضاف بر این که حالیا کسی که مباشرت تعمیر و تنظیف و فرش نمودن و چراغ روشن کردن و سایر شؤون متعلقه به آن مزار شریف را عهده‌دار باشد، یافت نمی‌شود، لذا برای انجام این امور ناگزیر از داخل شدن هستیم.^۲

ابوالطیب به خود اجازه ورود نمی‌دهد

آنچه در توضیح شرفیابی جناب ابوالطیب آوردیم هرچند ممکن

۲- ملاذ الاخیار ۹ / ۲۴۳.

۱- تهذیب الاحکام ۶ / ۹۴.

است برای بعضی از عزیزان مفید نیفتد ولی با آنچه می‌آوریم امید است همگان را مفید افتد و آن چند جهت است.

یکی اهتمام سلف صالح ما به چنین اموری که چه بسا برای ما امروز غیرعادی جلوه کند. ابوالطیب به خود اجازه نمی‌دهد قدم در سرای حضرت عسکری علیه السلام به عنوان زیارت بگذارد و از پشت پنجره و بیرون سرا زیارت می‌کند به این دلیل که این خانه را صاحبی است و این دار را دیّاری، و این مسکن را سکنی، و از آن صاحب و دیّار و سکن، رخصت و اجازه‌ای در خصوص این جهت به من نرسیده‌است. می‌بینیم شخصیتی چونان محمد بن محمد بن نعمان، مرحوم مفید اعلی الله مقامه در متن مقنعه صریحاً حکم به توقّف و از پشت پنجره زیارت نمودن می‌نماید، و فقیه سترگی چونان شیخ الطائفه این حکم را احوط و اولی می‌شمارد.

احتیاط در اموال امام علیه السلام

معلوم می‌شود تصرّف در اموال دگران، آن هم در اموال متعلّق به امام علیه السلام بسیار جای دقّت و احتیاط دارد و تا اطمینان به رضایت برای انسان حاصل نشده‌باشد کار بسیار مشکل به نظر می‌رسد. به همین جهت در این امر مهم از هر دو جهت، احتیاط تام مناسب به نظر می‌رسد.

یکی منی که ممکن است از حقوق آن وجود مقدّس چیزی بر ذمه‌ام باشد کاملاً احتیاط کنم و با ادای هرچه بهتر و بیشتر، یقین به فراغت پیدا کنم، نه این که خدای نخواستہ با حیلہ‌ها و تزویرها خود را از شمول حقوق آن حضرت بیرون برم. یقین بدانم آنچه از دست داده‌ام خیلی بیش

از آن است که می‌پندارم به دست آورده‌ام که گاه و بیگاه شاهد صحنه‌هایی این چنین هستیم که سعی می‌شود با حيله‌های به ظاهر شرعی به هر مقدار که می‌توانند از این فیض بزرگ خود را محروم دارند که متأسفانه باید به این حقیقت تلخ اعتراف داشته باشیم.

آنان که معتقد نیستند و یا توجهی ندارند که با آنان سخنی نداریم. سخن با آنان است که معتقدند و متوجه، که بسیاری از آنان هر روز به بهانه‌ای موجبات تضییع حقوق آن وجود مقدس را فراهم می‌آورند. بسیار کم هستند آنان که به راستی در مقام ادای کامل حقوق برآیند و رعایت احتیاط بنمایند و بدانند که آن وجود مقدس که مالک حقیقی به تملیک مالک علی‌الاطلاق است، بر آنان منت دارد که مقداری از اموالی را که در اختیار آنان است، به عنوان کرامت می‌پذیرد.

البته گاهی در گوشه و کنار، ارباب احتیاط هم یافت می‌شوند. یکی از محترمین تهران برای من نقل می‌کرد که در روزگار جوانی نزدیک منزل ما شخص محترمی زندگی می‌کرد. روزی مرا به منزلش دعوت کرد و به من گفت: تو حساب و کتابت دقیق است. بنشین برای من حساب کن از اول بلوغ تا امروز حدوداً چه مقدار نفت مصرف کرده‌ام تا خمس آن را بپردازم.

آری، حقوق بزرگان را با بزرگی و کرامت باید ادا نمود. یقین بدانیم وقتی آن کریم من اولادالکرام از ما کرامت ببیند با چنان کرامت و بزرگواری که خاص چنان کریمی است، با ما رفتار می‌کند.

همچنین بدانیم اگر در این زمینه‌ها کسری و کاستی به خرج دادیم و در مقام ادای حقوق کریمان به حسن اختیار، رفتار کریمانه نداشتیم مبتلا

می‌شویم که چه بسا غیر کریمانی با اکراه اموالمان را بگیرند و نتوانیم دم برآوریم.

جهت دیگر احتیاط، برای منی است که در مقام مصرف حقوق خاص آن صاحب حق هستم. باید دقت و احتیاط تام داشته باشم و در مواردی که کاملاً به رضایت صاحب حق اطمینان دارم از حقوقش بهره بردارم. بگذریم.

صحبت در شرفیابی جناب ابوالطیب به محضر باهرالنور آن وجود مقدس در روز عاشورا در حرم محترم پدر بزرگوارش بود. آنچه در این جریان بسیار دلبری و دلربایی دارد و باید گفت:

دلبر جانان من برده دل و جان من

برده دل و جان من دلبر جانان من

این جملات است:

یا ابالطیبِ تَكونُ مولانا رِقاً و تُوالینا حقاً و نَمْنَعُكَ تَدخُلُ الدَّارَ؟

توضیح جملات حضرت به ابالطیب

به راستی اگر جناب ابوالطیب در کنار این مژده و نوید و این خطاب بهجت‌قرین و سرور آفرین قالب تهی می‌کرد بیجا نبود.

ابوالطیب، مولا تو را مولی و عبد و رِق و غلام خود می‌خواند. آقا، آن هم آقای وجود، رِقیت و بردگی تو را نسبت به خودش پذیرفته است! این غلامی برتر از هر آقای است! این مملوکیت بالاتر از هر ملوکیت است!

این رقیّت اشرف از هر آزادی و حرّیت است!

آری، هم تاج پرافتخار بندگی بر سرت نهادند و هم نشان نشانمند و لاء و دوستی بر سینه‌ات نشانند و در حَقّت **ثَوَالِنَا حَقّاً** سرودند.

مهرت را به مهرشان پذیرفتند. و داد و دوستی‌ات را با لطف و مرحمتشان قبول کردند. ولایت و محبّتت را با بزرگواری پذیرا گشتند، و مهم‌تر از همه، بهترین نمره قبولی را بر پای مهر گیاه دلت و صحیفه سینه و صدرت رقم زدند و آن را حق شمردند. حَقّی که القائم بالحق در حق کسی بگوید، با همه حَقّ گفته‌ها فرق دارد.

در موقع نوشتن این جملات به یاد جمله‌ای نظیر آن، که حضرت هادی علیه السلام در حق جناب عبدالعظیم حسنی فرموده بودند، افتادم:

أنت وليّنا حقّاً^۱ همانا تو به حق ولی و دوست ما هستی.

خدا می‌داند هر وقت توفیق تشرّف به حرم محترم‌ش پیدا می‌کنم این جمله را که بالای عتبه مبارکه‌اش می‌بینم، چه حالی پیدا می‌کنم. چه کنیم جز این که بگوییم: **هَنِيئاً لِأَرْيَابِ النِّعَمِ نَعِيمُهُمْ**. چه کنیم جز این که با اینان که مهر و محبّتشان به مرز قبولی ربّ النوع مهر و محبّت رسیده‌است، نرد مهر و محبّت ببازیم و از طریق اینان راهی به آنان پیدا کنیم. امید که آنان که «آنی» دارند که «آن» هر صاحب «آنی» در گرو «آن» آنان است، در سایه دوستی دوستانشان ما را نرانند که اگر رانند کجا برویم و چه خاکی به سر ریزیم جز این که در خاک رویم.

غزلی از پژمان

گرم برانی از این آستان کجا بروم؟

ز آستان تو ای جان جان کجا بروم؟

گل امید و شکوفه جمال و میوه عشق

تویی تویی من از این بوستان کجا بروم؟

اگر به سوی عدم رانم مضایقه نیست

ولی ز کوی تو در این جهان کجا بروم؟

جدا ز روی تو بودم به آرزوی تو شاد

چو دل به وصل تو شد شادمان کجا بروم؟

دلی درست و تکی زورمند بود مرا

کنون شکسته دل و ناتوان کجا بروم؟

در هر حال خوشا به حالت ای ابوالطیب که به افتخار دو نشان نایل
آمدی و اذن خاص و رخصت مخصوص برای ورود در سرا و منزلشان
یافتی که دیگر این الطاف و عنایات را با هیچ چیزی نمی توان قرین و شبیه
ساخت.

دیگر آثار مرحوم شیخ در نجف

سخن در آثاری بود که مرحوم شیخ طوسی در طی اقامت دوازده
ساله اش در نجف اشرف فراهم آورده است.

از جمله آن‌ها اختیار رجال کثی است که یکی از اصول کتب علم رجال امامیه است. مرحوم شیخ از روز سه شنبه ۲۶ ماه صفر سال ۴۵۶ در نجف به املاء آن پرداخته است. همچنین آثار بسیار دیگر. از تحقیقی که آیت معظم، مرحوم حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی اعلی الله مقامه نموده‌اند، استفاده می‌شود که چه بسا مرحوم شیخ تفسیر تبیان را در اواخر عمرش در دوران اقامتش در نجف تألیف نموده است.

ثُمَّ صَنَّفَ بِآخِرِهِ كِتَابَ التَّبْيَانِ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ^۱

خوب است عنان قلم را از تک و تاز در میدان سده پنجم بازداریم و طومار نوشتار را در این زمینه درنوردیم و در این نیمه شب ماه مبارک، همه عزیزان مراجعه کننده به این آثار را به خدای بزرگ بسپاریم و نوید نگارش حدیث سده‌های بعد را به لطف و عنایت آن وجود مقدس به آنان بدهیم. امید است حق تعالی هرچه زودتر امر فرج و لیش را با عافیت اصلاح فرماید و موانع ظهور موفور السرور را برطرف سازد و به همه ما توفیق انجام همه وظایف عصر غیبت را مرحمت فرماید و به درک دولت حقه الهیه آن وجود مقدس مفتخر دارد.

در همین نیمه شب دست به دعا برداریم و قسمتی از دعای فردا را با سوز و ساز بخوانیم. نه ساز ابزار غنا، بل بسوزیم و بسازیم.

۱- الموسوعة الرجالیة، ترتیب اسانید کتاب التهذیب ۴.

دعای روز سیزدهم ماه مبارک

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَادْفَعْ عَنَّا وَلِيَّكَ وَخَلِيفَتِكَ وَ
 لِسَانِكَ وَالْقَائِمِ بِقِسْطِكَ وَالْمُعْظَمِ لِحُرْمَتِكَ وَالْمُعْبَرِ عَنكَ وَ
 النَّاطِقِ بِحُكْمِكَ وَعَيْنِكَ النَّاطِرَةِ وَأُذُنِكَ السَّامِعَةِ وَشَاهِدِ عِبَادَكَ
 وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِكَ وَالْمُجْتَهِدِ فِي
 طَاعَتِكَ، وَاجْعَلْهُ فِي وَدِيعَتِكَ الَّتِي لَا تُضَيِّعُ، وَأَيِّدْهُ بِجُنْدِكَ
 الْغَالِبِ، وَأَعِنِّهِ وَأَعِنْ عَنَّهُ، وَاجْعَلْنِي وَالِدِيَّ وَمَا وَوَلَدًا وَوُلْدِي
 مِنَ الَّذِينَ يَنْصُرُونَهُ وَيَنْتَصِرُونَ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. اشْعَبْ بِهِ
 صَدْعَنَا وَارْتُقْ بِهِ فَتَقْنَا. اللَّهُمَّ أُمَّتٍ بِهَذَا الْجَوْرِ، وَدَمِيمٍ بِمَنْ نَصَبَ
 لَهُ، وَاقْصِمِ رُؤُوسَ الضَّلَالَةِ، حَتَّى لَا تَدَعَّ عَلَى الْأَرْضِ مِنْهُمْ دِيَّارًا.^۱

امید است حق تعالی در این لیالی بیض ماه رحمت، آنچه در این دعا
 از او مسألت نمودیم قرین اجابت قرار دهد!

ای پری سیما بیا ای خوشتر از رؤیا بیا
 ای عبادتگاه عشق و آرزوی ما بیا
 وقت رفتن وعده باز آمدن دادی مرا
 یا مکن با وعده‌ای امیدوارم یا بیا
 بی تو بی عشق تو بی دیدار جانافروز تو
 روح بر جسم گرانی می‌کند جانا بیا

مانده‌ام تنها در این شب‌های سرد زندگی
یک شب آخر ای حرارت‌بخش جان تنها بیا
شب همه شب خواب در چشم نمی‌گردد ز غم
چون خیال خواب بر بالینم ای رؤیا بیا
قصه امروز یا فرداست کار عمر ما
جان من امروز اگر ممکن نشد فردا بیا

شب سه شنبه سیزدهم ماه مبارک رمضان ۱۴۳۱

۱۳۸۹/۶/۲

مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی

کتابنامہ

در این نوشتار پس از قرآن کریم از این کتاب‌ها بهره گرفته ایم:

- ۱- الاحتجاج احمد بن علی طبرسی
- ۲- اقبال الاعمال سید رضی‌الدین بن طاووس
- ۳- الامالی محمد بن حسن طوسی
- ۴- الانوار البهية محدث قمی، عباس بن محمدرضا
- ۵- الانوار القدسیة محمدحسین غروی اصفهانی
- ۶- بحار الانوار علامه مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی
- ۷- البداية و النهاية عمادالدین اسماعیل بن کثیر دمشقی
- ۸- بشارة المصطفی لشیعة المرتضی محمد بن ابی‌القاسم طبری
- ۹- تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة سید شرف‌الدین علی حسینی نجفی
- ۱۰- تفسیر المنسوب الی الامام الحسن بن علی العسکری علیه السلام محمد بن حسن طوسی
- ۱۱- تهذیب الاحکام سید مجتبی بحرینی
- ۱۲- حدیث سدة چهارم سید نعمة‌الله جزایری
- ۱۳- زهر الربیع

- ۱۴ - شرح تائیه دعبل علامه مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی
- ۱۵ - شرح جمل العلم و العمل قاضی ابن براج
- ۱۶ - شاهنامه فردوسی
- ۱۷ - الشیعة فی کتاب بغیة الطلب فی تاریخ حلب لابن العدیم حسین واثقی
- ۱۸ - دیوان پژمان بختیاری
- ۱۹ - دیوان حافظ
- ۲۰ - دیوان سنا
- ۲۱ - دیوان صفای اصفهانی
- ۲۲ - دیوان فرخی یزدی
- ۲۳ - دیوان هاتف اصفهانی
- ۲۴ - دیوان ناصر خسرو قبادیانی
- ۲۵ - دیوان صائب تبریزی
- ۲۶ - الغیبة محمد بن حسن طوسی
- ۲۷ - الغیبة محمد بن ابراهیم نعمانی
- ۲۸ - الکامل فی التاریخ ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن
- ۲۹ - کلیات خمسة نظامی
- ۳۰ - الکنی و الالقاب محدث قمی، عباس بن محمدرضا
- ۳۱ - مصباح المتهدجد محمد بن حسن طوسی
- ۳۲ - مطلع الانوار محمدباقر فقیه ایمانی
- ۳۳ - مفاخر اسلام علی دوانی
- ۳۴ - معانی الاخبار شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه
- ۳۵ - معجم البلدان شهابالدین یاقوت بن عبدالله حموی

۳۶۔ ملاذ الاخيار في فهم تهذيب الاخبار

محمد تقی مجلسی

۳۷۔ منتخب التواريخ حاج ملا هاشم خراسانی

۳۸۔ المنتظم في تاريخ الامم والملوك

ابوالفرج بن جوزی

۳۹۔ الموسوعة الرجالية - ترتيب اسانيد كتاب التهذيب

حاج آقا حسين طباطبائي بروجردی

۴۰۔ النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى

محمد بن حسن طوسی

۴۱۔ هزاره شيخ طوسی تهييه و تنظيم على دوانى

۴۲۔ يادنامه شيخ طوسی تهييه و تنظيم محمد واعزازاده

۴۳۔ نوائب الدهور في علائم الظهور سيد حسن ميرجهانى

۴۴۔ لغت نامه على اكبر دهخدا

۴۵۔ نهج البلاغه جمع أورى سيد رضى، محمد بن حسين موسى

سایر آثار مؤلف در همین زمینه :

- ۱ تا ۲۰ - حدیث قبل از میلاد تا حدیث سده پنجم دفتر دوم
- ۲۱ - سوگند به نور شب تاب، شرح دعای شب نیمه شعبان
- ۲۲ - سلام بر پرچم افراشته، شرح سلامهای زیارت آل یس
- ۲۳ - تورا گواه می گیرم، شرح یک دوره اعتقادات در زیارت آل یس
- ۲۴ - از تو می خواهم، شرح دعای بعد از زیارت آل یس

و به زودی ان شاء الله :

حدیث سده ششم

شرح دعای بعد از زیارت آل یس، قسمت دوم

و در دیگر زمینه ها :

- ۲۵ - جامعه در حرم، شرح زیارت جامعه کبیره
- ۲۶ - این جا مدینه است
- ۲۷ - این جا مکه است
- ۲۸ - این جا مشاعر است
- ۲۹ - ۳۱ - این جا کربلا است (کتاب اول تا سوم)
- ۳۲ - با پسر در سکرات مرگ
- ۳۳ - ده نگاه با پیکر
- ۳۴ - لباس نادرخته و نماز بی حمد و سوره

۳۵- ملک نقاله

۳۶- خانه دو متری

۳۷- شهر خاموشان و دیار باهوشان

۳۸- سرای بیم و امید

۳۹- اتاق امتحان

۴۰- خواب نوعروس

۴۱- سالن ارتباطات

و به زودی ان شاء الله

این جا نجف است (کتاب اوّل تا سوم)

ده به علاوه یک، مستدرک مجموعه جهان دیگر: از مکتوبات

آشنایی با تفاسیر و شناخت مفسران (کتاب اوّل تا چهارم)

ما سمعت ممّن رأیت، آنچه شنیده‌ام از آنان که دیده‌ام